

# میزگرد

سکندر امان‌اللهی بهاروند / محمدحسین پاپلی یزدی

مرتضی فرهادی / کیانوش کیانی هفت‌لنگ

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

میزگرد:

## عشایر و هویت ایرانی (۲)

چکیده:

مطالب این شماره ادامه‌ی مباحث میزگرد «عشایر و هویت ایرانی» است که نخستین بخش آن در هفدهمین شماره‌ی فصلنامه ارایه شد. در میزگرد قبل، مفهوم‌سازی واژه‌ی عشایر، سابقه‌ی زندگی کوچ‌نشینی و عشایری و دلایل جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی استمرار آن در ایران، نسبت میان جامعه‌ی عشایری با فرهنگ ملی و نقش ایلات و عشایر در حفظ و تقویت هویت ایرانی، مورد بررسی قرار گرفت.

در این شماره، نقش ایلات و عشایر در حفظ سرحدات و استقلال سیاسی - اقتصادی کشور، تحول‌شناسی در جامعه‌ی عشایر و تغییرات به وجود آمده در آن، آینده‌ی زندگی عشایر در ایران و سیاست‌ها، روی‌کردها و برنامه‌های دولت برای این جامعه مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

شرکت کنندگان در این میزگرد عبارتند از:

۱- دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند، استاد بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی دانشگاه شیراز.

۲- دکتر محمدحسین پاپلی‌یزدی، عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد.

۳- دکتر مرتضی فرهادی، عضو هیأت علمی دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی.

۴- دکتر کیانوش کیانی هفت‌لنگ، عضو هیأت علمی دانشکده‌ی مرکز اسناد ملی ایران که اجرای میزگرد را نیز برعهده داشته است.



**کیانی:** جامعه‌ی عشایری یک واقعیت پویا و بالنده است که در ظرفیت‌های مختلف در سطح ملی وجود دارد و مبنای بسیاری از پدیده‌های جاری در کشور است. مبنای و خمیرمایه‌ی هویت ملی و همبستگی اجتماعی در کشور ایران، از جامعه‌ی عشایری سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا سنگ‌بنای هویت ملی، در فرد، خانواده، تش، تیره، طایفه و ایل قالب‌ریزی شده است. به‌علاوه منشأ گنج واژه‌ها، آداب و سنن اصیل و ایرانی ملی و دانش و تجربیات بومی و سنتی را باید در جامعه‌ی عشایر جست‌وجو کرد. به همین دلیل است که حضرت امام(ره) عشایر را ذخایر کشور خواندند و معنای این بیان آگاهانه و رسا روز به روز آشکارتر می‌شود.

کشور ما به لحاظ ترکیب قومی و فرهنگی، شبیه به یک تابلوی است که از قطعات مختلفی تشکیل شده و تصویر بسیار زیبایی را به نمایش می‌گذارد به نحوی که همه‌ی ما به آن علاقه‌مند هستیم. ویژگی‌هایی هم‌چون دین، هویت ایرانی، زبان، آداب و رسوم، فرهنگ و سرزمین، از جمله مشترکاتی است که ما را با هم پیوند می‌دهد. اقوام و عشایر هم‌چون ذخایر هستند که بسیاری از وجوه و عناصر خالص فرهنگ ایرانی را باید در میان آنها جست‌وجو کرد. شاید فاصله یا تعامل نسبتاً کم آن‌ها با شهرها موجب شده است که دست نخورده‌تر باقی بمانند و تغییر و تحولات شهری بسیار کند یا در حد اندکی در آن‌ها اثر بگذارد. در این بخش به نقش و جایگاه اقوام، عشایر و ایلات در حفظ فرهنگ و هویت ملی می‌پردازیم. *از آقای دکتر پاپلی‌یزدی تقاضا می‌کنم نظرات خود را در این زمینه ارایه نمایند.*

**پاپلی‌یزدی:** هویت ملی از واژه‌ی اتاناسیون<sup>۱</sup> استخراج شده و دارای دو مفهوم است که یکی بسیار قدیمی و دیگری جدید است که طی ۲۰۰ سال گذشته، پس از فروپاشی امپراتوری‌ها و خلافت‌های بزرگ به وجود آمده است. در این جا بحث برسر مقوله‌ی ملی‌گرایی است که عده‌ای موافق و عده‌ای مخالف آن هستند. هویت دارای سطوح مختلفی است و از سطح فردی شروع می‌شود و تا سطح ملی و حتی بین‌المللی ادامه می‌یابد.

معنای هویت، پاسخ‌های متعددی است به این پرسش که من کیستم و به چه چیز تعلق دارم؟ شدت این علاقه و تعلق به چه میزان است؟ گاهی علاقه‌ی انسان به یک فرد، شیء یا موضوع به حدی است که حاضر می‌شود برای کسب یا حفظ آن هزینه

1- Nation Identity (Ethno - Nation)

کند و حتی کشته شود. بدیهی است که علاقه‌ی انسان‌ها به امور مختلف یکسان نیست. مهم این است که مشخص شود که یک فرد در مورد چه اموری حاضر است ایثار کند و حتی از جان مایه بگذارد و هزینه‌ای سنگین را متقبل شود؟ مثلاً یک ایرانی آن‌چنان به کشورش علاقه‌مند باشد که حاضر شود برای حفظ ایران، جان خود را فدا کند. وقتی صحبت از اقوام و عشایر به میان می‌آید، برخی به گونه‌ای بحث می‌کنند که گویی عده‌ای قصد دارند ایران را تجزیه و تکه‌پاره کنند. من مخالف چنین برداشتی هستم. ملی‌گرایی درون چارچوب مرزهاست؛ یعنی مرزها بسیار مهم هستند. ما مدعی هستیم هویت فرهنگی ما حتی فراتر از مرزهای سیاسی است.

همان‌طور که گفته شد، هویت از سطح فردی شروع می‌شود تا به سطوح بالاتر؛ یعنی طایفه، قبیله، قوم و لایه‌ی ملی ختم می‌شود. تمام آحاد ملت، ایرانی بودن خود را قبول دارند، مگر گروه‌ها و احزابی که به نحوی به بیرون از مرزها وابسته‌اند، یا در دوره‌های گذشته مثل جنگ جهانی دوم، تحت تأثیر بلشویک‌ها یا کمونیست‌ها قرار داشتند. در ایران، نیروها و قدرت‌های گریز از مرکز بسیار کم و ضعیف هستند، برخلاف برخی کشورهای اروپایی که در طول ۱۰۰ سال گذشته در اثر کوچک‌ترین اتفاقی که افتاده تجزیه شده‌اند. همه‌ی جنگ‌هایی که برای اتحاد اروپا انجام شده است بی‌نتیجه بوده و امروز اروپای متشکل از کشورهای کوچک، از راه گفت‌وگو در حال ساختن اروپای متحدی است که در طول ده قرن با جنگ نتوانستند آن را بسازند.

اگرچه اقوام، دارای هویت قومی بوده و گرایش‌ات قومی آنان را نمی‌توان انکار کرد، ولی در لایه‌های بالاتر، ایرانی محسوب می‌شوند و به میهن خود علاقه دارند. همه‌ی ایلات و اقوام با اندک تفاوت، شاهنامه را مطالعه می‌کنند و به این جمله‌ی فردوسی پای‌بند هستند که گفته است: «چون ایران نباشد تن من مباد». در مورد گزارش‌هایی که درباره‌ی ضعف تعلقات ملی گروه‌هایی ازایه می‌شود باید بررسی شود که چه بخشی از این مسأله به تبلیغات بین‌المللی و چه قدر به عملکرد نادرست یا ناکارآمدی مدیریتی در دوره‌های مختلف مربوط می‌شود. حدود ۱۵ سال پیش در مقاله‌ای که با عنوان «بلوچستان بدون نخلستان» در فصلنامه‌ی تحقیقات جغرافیایی منتشر شد، نشان دادم که مردم بلوچ چرا و چه‌گونه سرمایه و ثروت‌شان را به کراچی، دبی و کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس می‌برند و کم‌تر به سرمایه‌گذاری در کشور خود رغبت دارند. بنابراین، وقتی گذشته‌ی یک گروهی را منکر شویم و هویت تاریخی آن‌ها را نادیده بگیریم و حقوق امروزی آن‌ها را تمام و کمال با دیگران یکسان در نظر نگیریم، طبیعی است که



آنان واکنش نشان داده و این نگرش موجب حساسیت آنان شود. اگر ما کسی را به هر دلیل خودی ندانیم، او هم کم‌کم خود را غیر از ما می‌داند و هویت دیگری را برای خود رقم می‌زند و لایه‌ی هویتی مشترک خود را با ما قطع می‌کند.

هویت ملی در کشور ما حدود ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ سال قدمت دارد و از دوره‌ی کوروش برای حفظ آن خون‌های ریخته شده و جانفشانی‌ها شده است. همه‌ی ایلات و عشایر و گروه‌های قومی، برای تثبیت سرزمین ایران و هویت ملی، فعالیت‌ها و تلاش‌های زیادی انجام داده‌اند و هم‌چنان علاقه‌مند هستند به تلاش‌های خود ادامه دهند. بنابراین، در ایران هویت ملی بسیار دیرپا وجود دارد و همه‌ی اقوام ایرانی حتی گروه‌هایی که ریشه‌ی آریایی ندارند، در جریان حفظ و تداوم هویت ملی مشارکت فعال داشته و دارند. (البته من تأکید می‌کنم کلمه‌ی نژاد را هیچ‌گاه به کار نبرید. چون مقوله‌ای است که منجر به مسایل سیاسی و بالأخره نژادپرستی می‌شود).

در مجموع اقدامات ما نباید به گونه‌ای باشد که به فرهنگ، آداب و رسوم و سنت‌های قومی و عشیره‌ای عشایر و اقوام آسیبی وارد شود؛ زیرا فرهنگ و هویت ملی ما، کلیتی است که اگر هر کدام از اجزای تشکیل دهنده‌ی آن نباشد، یا آسیب ببیند، این مجموعه نیز آسیب خواهد دید و کلیت خود را از دست خواهد داد و موجودیت کشور به مخاطره خواهد افتاد.

هر یک از عشایر و اقوام، ستونی هستند که خیمه‌ی فرهنگ ملی بر آن‌ها استوار شده است همچون ستونی عظیم زیر گنبد بزرگی که نامش ایران است، قرار گرفته‌اند. هرگاه یکی از این ستون‌ها فرو ریزد، این گنبد شکاف خواهد خورد و چه بسا فرو خواهد ریخت. باید اجازه و فرصت داد تا همه‌ی عشایر و اقوام تشکیل دهنده‌ی ملت ایران، در کلیه‌ی امور مملکت مشارکت فعال داشته باشند، در سایه‌ی این مشارکت اگر اخلاقی سر زد، از طریق مجاری قانونی با متخلف برخورد شود. همه‌ی ادیان و مذاهب، اعم از سنی، شیعه، زرتشتی، یهودی، مسیحی و همه‌ی اقوام و عشایر اعم از بلوچ، بختیاری و قشقایی، ایرانی بوده و اجزای یک ملت هستند و از هویت ملی قوی برخوردارند و همه‌ی آن‌ها به کشورشان علاقه‌مند هستند.

امروزه سطح تحصیلات در جامعه‌ی عشایری و اقوام افزایش یافته است و فرزندان آنان دارای تحصیلات عالی و باسواد هستند. باید به آنان میدان داد به گونه‌ای که یک عرب خوزستانی بتواند استاندار خراسان، یک لر بختیاری فرماندار مشهد، یک ترک قشقایی فرماندار سمنان، یک کرد استاندار یزد و یک یزدی استاندار کردستان شود.

**امان الهی:** مسأله‌ی اساسی ما در ایران، درگیری بین قوم غالب با اقوام مغلوب یا اقلیت و غیراقلیت نیست، تعاملات بین قومی در ایران، نه به شکل غالب و مغلوب، بلکه همواره به صورت روان جریان داشته است.

مشکل اساسی کشور ما همیشه ضعف قوانین و مقررات و نقص عملکرد دولت‌ها بوده است نه رفتار اقوام و عشایر. در جامعه‌ی ما، یک قوم غالب نیست، چنان‌که در ساختار دولت همه‌ی اقوام به نحوی در بخش‌های مختلف دولت حضور داشته و دولت در اختیار یک قوم واحد نیست. برای مثال رییس مجلس شورای اسلامی در دوره‌ی ششم از قوم کر، فرمانده‌ی سپاه پاسداران در طول ۱۵ سال گذشته از ایل بختیاری و نخست‌وزیر و رییس قوه‌ی قضاییه از قوم ترک بودند؛ در صورتی کشورهای غربی، مثلاً آمریکا، قوم سفید پوست همه‌ی ساختار قدرت را قبضه کرده است.

در قانون اساسی مشروطه از حدود ۹۰ سال پیش، حقوق مردم مشخص شده است، ولی متأسفانه در طول این یک قرن، قوانین به صورت کامل و دقیق رعایت نشده است. در رژیم گذشته، شاه بر قوای سه‌گانه‌ی کشور تسلط و حاکمیت مطلق داشت و پایگاه سلطنت او نیز موروثی بود. بنابراین، زمینه‌های زیادی برای تضییع حقوق اقوام، گروه‌ها و قبایل توسط حاکمیت وجود داشت. به علاوه، در قانون اساسی مشروطه، هیچ‌گونه نامی از اقوام به میان نیامده بود. خوشبختانه در قانون اساسی جمهوری اسلامی به وضوح از اقوام یاد شده و در اصول متعدد، واژه‌ی قوم به کار برده شده و حقوق عشایر و اقوام تصریح شده است. علی‌رغم این امتیاز بزرگ، نظام توزیع منابع و اعتبارات به گونه‌ای است که به تناسب فقر و محرومیت و عقب ماندگی مناطق، حجم جمعیت و نیاز استان‌ها، بودجه و امکانات کافی تخصیص نمی‌یابد. این امر موجب تبعیض در سطح مناطق و فاصله‌ی طبقاتی بین استان‌های برخوردار و غیربرخوردار شده است. نتیجه‌ی این تبعیض‌ها فراموش شدن عشایر و عقب‌ماندگی آنان خواهد بود.

**پابلی‌یزدی:** اساساً جرم دو حالت دارد: یکی زمانی که عمل مجرمانه و خلافی اتفاق افتد که در این صورت عمل مذکور جرم محسوب می‌شود. حالت دوم زمانی است که وظیفه و مأموریتی که به فرد یا افرادی واگذار شده، اجرا نگردد. در این حالت انجام ندادن و استتکاف از اجرای آن عمل یا وظیفه جرم خوانده می‌شود. بحث فعلی ما ناظر بر همین موضوع است. در تاریخ ۲۰۰ سال گذشته‌ی ایران، موردی دیده نشده است که یکی از ایلات و اقوام ایرانی اسلحه به دست گرفته و برای کسب استقلال



منطقه‌ی خود، به صورت مسلحانه با حکومت مرکزی جنگیده باشد. نمونه‌ی این چنینی در تاریخ ایران بسیار نادر است.

در کشور ایران شرایط و وضعیت اقوام و عشایر، با کشورهایی مثل سودان و سومالی که اقوام آن‌ها حدود ۳۰ سال است که برای استقلال با دولت مرکزی می‌جنگند کاملاً متفاوت است. در کشورهای مذکور حکومت‌ها پشتوانه‌ی مردمی ندارند. اگر این کشورها از حمایت‌های مردمی برخوردار بودند، حکومت آن‌ها در اثر یک بحران کوچک از هم فرو نمی‌پاشید.

قانون مشروطیت، با همه‌ی نواقصی که داشت، اگر اصول آن از جمله حکومت‌های ایالتی و ولایتی اجرا می‌شد و مردم از اختیارات پیش‌بینی شده برای انجمن‌ها برخوردار می‌شدند، امروزه هم کشورمان آبادتر بود و هم نعمت و امکانات بیش از این وجود داشت. عدم اجرای صحیح اصول مشروطیت، کشور را عقب نگه داشت.

مسئله‌ی دیگر به مدیریت تنوع قومی در ایران مربوط می‌گردد. بدیهی است که مناطق دارای بافت‌های فرهنگی و اجتماعی متفاوت نباید به شکلی یکسان اداره شوند. در سطح کلان، همه‌ی اقوام و پیروان مذاهب ایرانی هستند؛ ولی در لایه‌های پایین‌تر، یکی کُرد، دیگری بلوچ، یکی سنی و دیگری شیعه است. باید در عین حفظ سطح کلان فرهنگ و هویت ملی، به لایه‌های میانی نیز که بخشی از هویت مردم است بها و اهمیت داد.

**کیانی:** اینک به بررسی نقش و جایگاه ایلات و عشایر در حفظ تمامیت ارضی کشور می‌پردازیم. همه‌ی ما اعتقاد داریم که در این دو سه قرن اخیر وقایع عجیبی در جهان رخ داده و خیلی از ممالک جهان از صفحه‌ی روزگار محو شده و ملت‌ها و کشورهای زیادی تجزیه شده‌اند. در این مدت طولانی، اگرچه برخی مرزهای سیاسی و جغرافیایی کشورمان محدودتر شده است، ولی در عوض، مرزهای فرهنگی کشور، هیچ‌گونه آسیبی ندیده و حتی احساس می‌شود که در عرصه‌ی فرهنگی، مرزهای کشور از ظرفیت و توان لازم برای توسعه‌ی فرهنگی برخوردار است؛ هر چند که به علت کم‌کاری و عدم برنامه‌ریزی نتوانسته‌ایم، این پتانسیل را محقق سازیم. مثلاً اگر نفوذ زبان فارسی در هند تضعیف می‌شود، این ناشی از ضعف مدیریت ماست، نه عدم علاقه‌ی مردم هند به زبان فارسی.



اقوام، قبایل و عشایر ایران، همواره یکی از مهم‌ترین ستون‌هایی بوده‌اند که توانسته‌اند در دوره‌های تاریخی، هویت ملی، استقلال و تمامیت ارضی ایران را حفظ کنند. گاهی مبارزات ایلی، علیه برخی حکام ظالم بوده است؛ زیرا آن‌ها همیشه پای‌شان را - بیش از حد - از دایره اختیارات خود بیرون می‌گذاشتند و در حق عشایر اجحاف می‌کردند. در دوره‌ی پهلوی اول، عشایر را مانع پیشرفت و توسعه می‌دانستند، لذا، اقدام به قتل‌عام عشایر و ایلات کرده و با سر بریده‌ی لرها، فوتبال بازی می‌کردند و تعداد زیادی از عشایر بویراحمد و بختیاری را گروه‌گروه به قتل می‌رساندند. این واقعیات تاریخی قابل کتمان نیست. **از آقای فرهادی تقاضا می‌کنم حول این سه محور؛ یعنی، نقش عشایر در جنبش‌ها و مبارزات ملی میهنی، حفظ تمامیت ارضی و سرحدات و استقلال کشور نظر خود را بیان نمایند.**

**فرهادی:** در سال‌های نه چندان دور، با شدت گرفتن فعالیت‌های استعماری، شاهد اقدامات جدایی‌طلبانه‌ای هستیم که در ایران اتفاق افتاده است. برای مثال سرزمین افغانستان که زمانی جزو قلمرو ایران محسوب می‌شد و مردمش به لحاظ فرهنگی و حتی ویژگی‌های انسان‌شناختی جسمانی با ایرانیان یکسان بودند، از ایران جدا شد. بحرین نیز که وضعیت کم‌تر مشابهی داشت از ایران جدا شد و خود ما در کتاب جغرافیای دبستان، بحرین را به‌عنوان استان چهاردهم - اگر فراموش نکرده باشیم - می‌خواندیم. تجزیه‌ی این دو کشور از ایران، بیان‌گر آن است که هنوز امکان وقوع این قبیل قضایا وجود دارد.

در مقام علت‌یابی باید گفت یکی از علل عمده‌ی این وقایع، نخست بی‌توجهی و کم‌لطفی‌هایی است که از جانب حکومت‌ها و دولت‌ها به وقوع پیوسته است و در مرحله‌ی دوم گاهی اوقات این بی‌توجهی از طرف برخی روشنفکران جامعه صورت گرفته است. یک مسأله را نباید فراموش کنیم که امروزه بیش از آن‌که تانک‌ها و هواپیماها و نیروهای نظامی جهان را تغییر دهند و تحول به‌وجود آورند، تبلیغات سیاسی این تغییر را به وجود خواهد آورد. همان‌گونه که گفته شد، فرهنگ، زاده‌ی دست بشر است و بخشی از هویت ملی انسان به این اصل مربوط می‌گردد که خود را به کجا وابسته بداند. در این حالت است که تبلیغات نقش مهمی ایفا می‌کند.

امروزه در جامعه‌ی ما عده‌ای با طرح افراطی نظریه‌ی «توهم توطئه» خواسته یا ناخواسته در صدد هستند، بر سر استعمارگران قدیم و جدید آب تظهير بریزند. وقتی

شکو و اکازاکی استاد پیر اقتصاد کشاورزی ژاپنی به عنوان فردی بی طرف، نشان می دهد که در قحطی بزرگ ۱۲۸۸، وقتی گرسنگان در ایران به مرده خواری و انسان خواری روی آورده بودند، امپراتوری انگلستان از بوشهر به جای های دیگر جهان گندم صادر می کرد. آیا با توطئه روبه رو هستیم یا با توهم توطئه؟ و تاریخ ما حداقل در این چهارصد سال پر از این حوادث است. البته در این ماجرا ما بی لیاقتی حکومت قاجاریه را هرگز نادیده نخواهیم گرفت.

واقعیت امر این است که جهان امروز را باید به عنوان نظام ها و سیستم هایی دانست که روی هم تأثیر می گذارند. برخی از این سیستم ها دارای جاذبه و قدرت زیاد اقتصادی، نظامی و تبلیغاتی هستند. نکته ی دیگر تفاوت میان واقعیت و درک ما از آن می باشد. خود واقعیت پدیده ها، مسأله ای است، و این که ما واقعیت را چه گونه ببینیم و آن را فهم و درک کنیم، مسأله ی دیگری است. به عنوان مثال، جامعه شناسان معتقدند، پدیده ی فقر ممکن است در جامعه مشکلی ایجاد نکند، ولی وقتی انسان های فقیر نسبت به فقر و غنا آگاهی پیدا کنند، معضل ایجاد خواهد شد. لذا، باید مواظب بود که در جنگ تبلیغاتی جهانی، بهانه به دست حریف نداد. دشمن اگر نتواند موج ایجاد کند، می تواند بر موج سوار شود و در این صورت تبلیغات بیرونی، محمل لازم برای اثرگذاری بر واقعیت و اذهان مخاطبین خود را خواهد یافت، و این بهانه، همان عملکرد غلط از درون است که هرگز هم نباید آن را توهم پنداشت. همه ی ما در ارتباط با اقوام و عشایر، دغدغه های یکسان و مشابهی داریم. من نظر شما را کاملاً می پذیرم، باید نسبت به حداقل برخی از مناطق و خرده فرهنگ ها یک تغییر رویه ی سیاسی و مدیریتی سازگار و عمیق ایجاد کنیم. اخیراً بعضی از صاحب نظران - گاه دانشگاهی - مشکل جامعه ی ایران را ناتوانی و عدم دستیابی به هویت ملی ذکر کرده اند. در پاسخ آن ها باید گفت که در طول ۲۵۰۰ سال پیش، ملت ایران، جهانی و فراملی اندیشیده و عمل کرده است. بعد از ورود اسلام نیز به نوعی دیگر تفکر فراملی داشته است. با این سابقه ی اندیشه و عمل، چه گونه می توان مدعی شد که ملت ایران پس از چند سال هنوز به هویت ملی دست نیافته است؟ بنابراین، به نظر من باید مراقب دو دسته خطر باشیم: یکی خطر درونی که ناشی از عملکرد نادرست کارگزاران حکومتی، سیاستمداران و برخی روشنفکران می باشد. دوم خطر دشمنان خارجی و بیگانگان که در پی تجزیه ی کشورها و توسعه ی منافع ملی خود هستند. نباید با توسل به نظریه ی توهم توطئه، چهره ی بیگانگانی را که لاقلاً از زمان پرتغالی ها تا به امروز روش های استعماری آنان

را با پوست و گوشت لمس کرده‌ایم تطهیر نمایم و خطر بالقوه یا بالفعل آن‌ها را دست کم بگیریم.

**پابلی یزدی:** مسأله این است که استعمار هر روز شگرد خاصی را اعمال می‌کند. مثال بارز آن کشورهای افغانستان و عراق است که اگر جامعه‌ی جهانی اعمال فشار نکند، عراق تکه‌پاره و تجزیه می‌شود. این خطر همیشه در طول تاریخ وجود داشته است.

استعمارزدگی و عقب‌ماندگی، هم منشأ درونی دارد و هم بیرونی. برای ما امکان‌پذیر نیست که سیستم امریکا و روس را تغییر دهیم، ولی حداقل می‌توانیم نسبت به برخی قوانین و عملکردها در این مملکت انتقاد کرده و پیشنهادات لازم را ارایه دهیم. بنابراین، برخلاف نظریه‌ی عده‌ای که قصد دارند هویت ما را ضعیف نشان دهند، هویت ملی در ایران خیلی قوی است و مردم - به‌ویژه ایلات و عشایر - قرن‌ها است که برای حفظ میهن و هویت ایرانی کوشیده‌اند و قربانیان زیادی داده‌اند.

دین و مذهب از عوامل مهم پیونددهنده‌ی مردم و خرده‌فرهنگ‌ها بوده و به‌عنوان ارکان اصلی هویت ملی عمل کرده‌اند؛ ولی در عین حال عوامل بیرونی برای تخریب و تضعیف هویت ملی بی‌کار ننشسته‌اند؛ البته عوامل درونی با کج سلیقه‌ی و بی‌تدبیری و ضعف مدیریتی، نقش مخرب‌تری می‌توانند ایفا نمایند.

**کیانی:** من عقیده دارم که اگر از لایه‌های پایین هویت به سمت لایه‌های بالاتر هویتی حرکت کنیم، هویت ملی عمیق‌تر خواهد بود. مثلاً اگر من بخواهم خودم را معرفی کنم؛ کیانی، هفت لنگ، بختیاری و ایرانی معرفی می‌کنم. بدین معنا، ریشه‌ها و لایه‌های هویت ملی در من قوی‌تر است. موضوع دیگر بحث نخبگان قوم‌گراست. در بسیاری از موارد، واقعاً مردم مشکلی ندارند، این نخبگان قومی و ایلی هستند که خواسته‌ها و مطالباتی را در بین توده‌ها ایجاد می‌کنند. یکی از محققین نقل می‌کرد زمانی که از یک گروه عشایری درباره‌ی هویت‌شان سؤال شد، آن‌ها خود را «نیمه نوما» معرفی کرده بودند! بعد معلوم شد که این عنوان توسط یک گروه محقق که برای پژوهش به آن منطقه رفته بودند به آن عشایر داده شده است و آن‌ها نیز بدون درک معنا و مفهوم آن را پذیرفته بودند. این مثال بیان‌گر آن است که در بررسی وضعیت جامعه‌ی عشایری، نقش نخبگان را باید جدی تلقی کرد. **جناب آقای دکتر امان‌اللهی اگر**



## جناب عالی نمونه‌ها و مصادیقی از مبارزات ملی و میهنی عشایر برای حفظ تمامیت ارضی کشور سراغ دارید، بیان نمایید.

**امان‌اللهی:** مقوله‌ی اقوام و عشایر و هویت ملی یک مسأله‌ی مهم و در عین حال بسیار حساس است. علاقه‌مندی ایرانیان، اعم از عشایر و غیرعشایر به کشور، هویت و فرهنگ‌شان بسیار عمیق و ریشه‌دار است. شما نمی‌توانید در تاریخ ایران نمونه‌ای را به یاد بیاورید که گروهی از مردم ایران، به‌ویژه ایلات و عشایر سلاح به دست گرفته و قصد داشته باشند از ایران جدا شوند و یک حکومت خودمختار تشکیل دهند. زمانی که ناصرالدین شاه کشته شد، لرستان تقریباً به حال خود رها شد، اما این وضعیت به این معنا نبود که ایلات لرستان علاقه‌مند به خودمختاری باشند.

در جدایی افغانستان از ایران، انگلیسی‌ها و در تجزیه‌ی آذربایجان، ارمنستان و گرجستان، روس‌ها با توسل به زور و نیزنگ این اقدام را انجام دادند. هیچ یک از این اقوام به میل خود از ایران جدا نشدند. البته امروزه به دلیل شرایط جدید، افزایش سطح تحصیلات و آگاهی ایلات و عشایر، وضعیت کاملاً تغییر کرده است. تمرکز تصمیم‌گیری‌ها و امکانات در پایتخت، عدم توجه کافی به اقوام و عشایر، تبعیض در توزیع فرصت‌ها و منابع، از جمله عواملی هستند که می‌تواند نخبگان قومی و ایلی را وادار نماید تا به چالش‌های سیاسی دامن بزنند. از طرف دیگر دشمن نیز در کمین است و می‌تواند از پتانسیل تنوع قومی و ایلی در ایران سوءاستفاده نماید و آن‌ها را علیه حکومت بشوراند.

اصولاً عشایر نقش مهمی در طول تاریخ در دفاع از ایران داشته‌اند. دلیل آن را باید در تشکیل و انهدام سلسله‌ها و امپراتوری‌ها توسط عشایر جست‌وجو کرد. برای پاسخ به این سؤال، باید شیوه‌ی زندگی عشایر را بررسی کنیم.

عشایر به دلیل نوع و شیوه‌ی معیشت مبتنی بر کوچ‌نشینی امکانات و وسایلی برای دفاع از خود در مقابل سرما، گرما و حمله‌ی حیوانات درنده و سارقان ندارند، لذا مجبورند تدابیر ویژه‌ای اتخاذ نمایند. مهم‌تر از همه، آنان از عنفوان جوانی و حتی نوجوانی (اعم از پسر و دختر) اسب‌سواری را فرا می‌گیرند، به‌علاوه به کوه‌نوردی و تیراندازی، فوق‌العاده مسلط هستند. زندگی در کوه‌ها و کوچ مداوم، عشایر را به‌صورت نیروی نظامی آماده و ورزیده بار می‌آورد؛ یعنی، تک‌تک آنان افرادی جنگجو، تیرانداز، اسب‌سوار، کوه‌نورد و انسانی ورزیده هستند. به علت تحرک و جابجایی در طبیعت

اطلاعات وسیعی از جغرافیا و مناطق استراتژیک، راه‌ها و سرزمین‌های تحت قلمرو خود در اختیار دارند. همه‌ی این ویژگی‌ها موجب شده است، جامعه‌ی عشایر ایران اعم از کرد، ترک، لر و ... حداقل از ۳۰۰۰ سال به این سو، نقش اساسی در تحولات سیاسی و نظامی ایران و دفاع از مرزها و تمامیت ارضی کشور ایفا نمایند.

به‌علاوه از نظر فرهنگی این جامعه توانسته است در گسترش و حفظ خلوص زبان‌های ایرانی، نقش اساسی داشته باشد. تا جایی که در ۳۰۰۰ سال پیش که هیچ یک از زبان‌های اروپایی هنوز موجودیت نیافته بود، زبان بومی در همه‌ی نقاط ایران حضور داشت.

از نظر تاریخی، برای بررسی نقش عشایر در حفظ ایران می‌توان پارتیان و پارسی‌ها را به‌عنوان شاهد مثال آورد. بعد از پارسیان، پارتیان حکومت ایران را به دست گرفتند. آنان که تنها رقیب امپراتوری روم بودند، توانستند ضمن دفع تجاوز یونانی‌ها، آنان را به زانو درآورند. اگر سلسله‌هایی را که در طول تاریخ بر ایران حاکم شده‌اند مورد مطالعه قرار دهیم، از همان سلسله‌های نخست تا آخرین سلسله؛ یعنی حکومت پهلوی، همه منشأ و ریشه‌ی ایلی و عشایری دارند.

هرگاه عشایر در طول تاریخ به قدرت می‌رسیدند، از مرزهای مملکت به بهترین وجه نگاه‌داری می‌کردند. مثال بارز دیگر در این زمینه از نقش ایلات لر در حفظ سرحدات غربی ایران می‌توان یاد کرد. منطقه‌ای که امروزه به نام ایلام نامیده می‌شود، در زمان گذشته جزو قلمرو لرستان محسوب می‌شد. در درگیری‌هایی که اواخر قاجار و آغاز حکومت پهلوی بین آن‌ها و ایلات لر به وقوع پیوست، این منطقه را از قلمرو لرستان جدا و تحت نام ایلام، منطقه‌ای مستقل گردید.

اسناد و مدارکی که من در مورد مبارزات ملی و میهنی ایلات لر در اسناد و متون تاریخی مختلف و تحقیقات محلی به دست آوردم، همه مؤید نقش عشایر و ایلات لرستان در حفظ و نگاه‌داری خاک ایران در مقابل تجاوزات امپراتوری مقتدر عثمانی می‌باشد؛ ولی علی‌رغم همه جان‌فشانی‌ها متأسفانه رژیم پهلوی نتوانست همان خاکی را که عشایر لر قرن‌ها از آن حراست کرده بودند نگاه‌داری نماید. هم‌چنین طی جنگ‌های ایران و روس نقش ایلات، قبایل و عشایر در مبارزات انکارناپذیر است. به‌علاوه تعداد زیادی از عشایر به‌عنوان پشتوانه‌ی ارتش ایران محسوب می‌شدند و حافظ مرزهای ایران بودند. کوچ اجباری کردها به قوچان و شمال خراسان نمونه‌ی دیگری در همین زمینه می‌باشد. بدین ترتیب در جمع‌بندی صحبت‌هایم باید بگویم عشایر به خاطر



ماهیت زندگی کوچ‌نشینی و از آن جا که مردانی آزموده بودند، نقش آنان در تاریخ ایران و حفظ تمامیت ارضی کشور بسیار بارز و برجسته است.

**پاپلی یزدی:** درست است که هر چند عامل اصلی جدا شدن افغانستان از ایران فشار و تحمیل انگلیسی‌ها بر دولت ایران بود، ولی از داخل نیز زمینه‌هایی برای این واقعه وجود داشته است. وقتی محمود افغان به اصفهان حمله کرد، حکومت فاسد شاه سلطان حسین، به دلیل فقدان پشتوانه‌ی مردمی سرنگون گردید. وقتی حکومت مرکزی روی شیعه‌گری دوره‌ی صفوی تأکید می‌ورزید و "غیر" شیعی را غیرتلقی می‌کرد و سب خلفا را واجب می‌دانست، باید منتظر جدا شدن بخش‌های وسیعی از مملکت از جمله افغانستان بود. اصلاً شیعه‌های صفوی اصفهان‌نشین، حمله‌ی افغان‌های مسلمان ایرانی را طوری جلوه دادند که عده‌ای از یک کشور خارجی به ایران حمله کرده‌اند. در صورتی که افغان‌ها جزو مردم ایران بودند و خاک آن‌ها هم جزو خاک ایران بود. چون در دوره‌ی صفوی تعصبات مذهبی و اختلافات شیعه و سنی به اوج رسیده بود، حمله‌ی افغان‌ها به حکومت مرکزی یک تجاوز تلقی شد و بالأخره یک جوان دلیر از یک گوشه‌ی دیگر مملکت بلند شد و این گروه ایرانی را شکست داد و مقدمات تجزیه‌ی افغانستان را از ایران فراهم کرد. مقدمات تجزیه افغانستان در جنگ مورچه‌خورت و محاصره‌ی قندهار و غیره ریخته شد. آن قدر اسلام را فراموش کردند و شکاف بین شیعه و سنی را زیاد کردند که سنی‌های افغانستان خود را غیر از ایرانی‌ها دانستند. البته سیاست انگلیس هم تیر خلاص را زد.

**کیانی:** عشایر، قرن‌ها به‌عنوان تنها نیروی کارآزموده و سلحشور پاسدار مرزها و تمامیت ارضی کشور به‌شمار می‌رفته‌اند. جالب است که حتی بعد از انقلاب اسلامی در رأس بسیاری از سازمان‌ها و نهادهای نظامی کشور افرادی بودند که خاستگاه و منشأ عشیره‌ای و ایلی داشتند. به‌علاوه، حضور عشایر و ایلات در عرصه‌های دفاعی، هنوز هم استمرار دارد، هر چند تغییراتی در شکل و نوع آن به وجود آمده است. به‌عنوان مثال در جنگ تحمیلی هرگاه خبر می‌دادند یک گردان از نیروهای بسیج عشایر وارد خطوط دفاعی شده‌اند، همه‌ی رزمندگان احساس آرامش و هیجان می‌کردند و یک تحول روحی ایجاد می‌شد، به خصوص در جنگ‌های پارتیزانی که هیچ کس در توانمندی و نقش مؤثر عشایر تردید نداشت، تا جایی که بسیاری از کارشناسان نظامی، تاریخ جنگ‌های پارتیزانی عشایر را به‌عنوان یکی از ثروت‌های ملی ما تلقی می‌کنند. به

هر حال، همان‌گونه که تنوع اکولوژیکی در کشور ثروت ملی محسوب می‌شود، تنوع قومی و عشایری نیز به‌عنوان ثروت ملی به حساب می‌آید و جامعه‌ی عشایری و قومی کشور را باید به جای تهدید، فرصت تلقی نمود و مهم‌ترین شرط آن رعایت حقوق و حفظ کرامت انسانی آنان است. *از آقای دکتر پاپلی یزدی تقاضا می‌کنم نظرات خودشان را در مورد نقش دفاعی عشایر ارایه نمایند.*

**پاپلی یزدی:** در بررسی نقش دفاعی عشایر، نکته‌ای که باید مورد توجه جدی قرار گیرد، ساختار نظامی و سلسله مراتب ایلی است؛ زیرا ممکن است خیلی از ایلات و عشایر کوچ‌نشین باشند، ولی اگر این ساختار نظامی و سلسله مراتب ایلی را نداشته باشند، یا ساختار سلسله مراتبی که ارزش نظامی و فرماندهی دارد، در تشکیلات آن‌ها به تکامل نرسیده باشد، نمی‌توانند نقش حکومتی یا دفاعی ایفا کنند. شکل و تکامل این ساختار، بستگی به عوامل متعدد فرهنگی و جغرافیایی دارد. در صحرای آفریقا، به دلیل فقر منابع طبیعی، گروه‌های عشایری دایم در حرکت هستند. حداکثر زمان توقف آن‌ها در یک منطقه، یک هفته است، لذا، آن‌ها تحت تأثیر شرایط محیط طبیعی، ناگزیر *از کوچ و حرکت دایمی هستند؛ در صورتی که کوچ‌نشینان و عشایر در ایران به دلیل مهیا بودن شرایط و امکانات طبیعی و چراگاه‌ها، فاصله‌ی توقف کوچ‌شان در یک نقطه بعضاً به چهار ماه می‌رسد.*

به‌علاوه، سیستم سنتی، ایل‌راه‌ها و اشباع جمعیتی در جامعه‌ی عشایر ایران، آنان را مجبور می‌سازد که در یک ایل‌راه و مسیر خاصی حرکت نمایند که این عمل موجب شکل‌گیری نظام‌های خاصی می‌شود. در صورتی که در صحرای آفریقا ایل‌راه به معنایی که در ایران است، وجود ندارد و دام‌داران ده‌ها کیلومتر در مناطق پراکنده‌اند. بنابراین، ساختار متمرکز ایلی در صحرای آفریقا شکل نمی‌گیرد و ساختار عشایری در حد ۲۰۰ تا ۳۰۰ خانوار باقی می‌ماند و هرگز یک ایل ۳۰۰ یا ۴۰۰ هزار نفره به وجود نمی‌آید. بدیهی است، هرگاه محیط طبیعی و فرهنگی و ساختار ایلی و عشایری بتواند یک تشکل صد هزار نفری به وجود بیاورد، قطعاً در درون آن تشکل قدرت هم به وجود خواهد آورد. البته عوامل دیگری از جمله پیوند و انسجام میان اعضای یک جامعه می‌تواند منجر به تولید قدرت با هدف دفاع از منافع گروه گردد. به‌علاوه این‌که عوامل جسمی، محیطی و اجتماعی نیز در پیدایش قدرت مؤثر خواهند بود و می‌توانند منجر به ایجاد یک تشکل سیاسی و اجتماعی گردند.

نقطه‌ی مقابل عشایر و ایلات، سایر گروه‌ها - از جمله روستاییان و شهرنشینان - بودند که به علت عدم برخورداری از چنین تشکلهای و سایر عوامل لازم، فاقد چنین قدرت و ساختار منسجمی بودند. در صورتی که ایلات و عشایر، برخلاف یکجانشینان، هم از ساختار نظامی ایلی و هم از توانایی جسمی برخوردار بودند و ابزار کار مورد نیاز را در اختیار داشتند. یکی از مهم‌ترین ابزارها، اسب بود که کارکرد زیادی در جامعه‌ی عشایری داشت. جامعه‌ی شهری برای جبران این ضعف و دفاع از خود، اقدام به ایجاد ساختار فیزیکی ویژه، از قبیل احداث کوچه‌ها و راهروهای باریک، برج و بارو و درهای با ارتفاع کوتاه و ... کردند.

برای درک بسیاری از مسایل سیاسی، نظامی و دفاعی در جامعه‌ی عشایری باید ساختار ایلی را بیش‌تر مورد مطالعه قرار دهیم و نقش طوایف و تیره‌ها را به‌عنوان مرکز فرماندهی و عملیات نظامی در این ساختار لحاظ نماییم. خلاصه‌ی بحث این‌که در طول حداقل ۱۳۰۰ سال گذشته، ایلات و عشایر، حاکمان کشورهای دنیا از جمله در ایران بودند. آنچه موجب پایان یا حداقل کاهش قدرت آنان در جهان معاصر شد، تکنولوژی ابزار نظامی و به‌ویژه ساخت توپ و سلاح‌های پیشرفته‌ی دور زن بود.

**امان‌اللهی:** گفتیم که عشایر تنها گروهی بودند که علاوه بر تشکیلات منظم، سلاح نیز در اختیار داشتند. سؤال این است که چرا این تشکیلات و ساختار ایلی، ناگهان از درجه‌ی اعتبار ساقط شد؟ پاسخ این سؤال را باید در تهاجم تمدن غرب جست‌وجو کرد.

آقای رنه گروسه معتقد است هیچ حکومتی نتوانست بر عشایر فایق آید، ولی آن‌ها در نهایت مغلوب جامعه‌ی یکجانشینی شدند. این عقب‌نشینی دارای دلایل متعددی است. یکی از این دلایل تولید سلاح‌های مدرن توسط جامعه‌ی یکجانشین است که از اروپا شروع گردید.

تا قبل از آغاز تولید سلاح‌های جدید، مأموران دولتی یا گروه‌هایی که قدرت را در اختیار داشتند، در درگیری‌ها و جنگ با ایلات و عشایر از همان سلاح‌های ابتدایی مثل تیر، کمان، گرز، شمشیر، خنجر و سپر استفاده می‌کردند که عشایر نیز در اختیار داشتند، با این تفاوت که عشایر، مناطق تحت تسلط خود را بهتر از آنان می‌شناختند و می‌توانستند از تاکتیک‌های نظامی استفاده کنند. تمدن جدید، همراه خود سلاح‌های مدرن و برتری را آورد که در اختیار عشایر قرار نداشت و همین امر موجب تفوق



یکجانشینی - به‌ویژه حکومت‌ها - بر عشایر گردید. در اردوگاه خوانین قشقایی در بدو پیروزی انقلاب در منطقه‌ی «هنگام» استان فارس، زمانی که محمدخان ضرغامی و خوانین قشقایی تصمیم به درگیری با نیروهای دولت گرفتند، با آنان ملاقاتی داشتیم و به آن‌ها گفتم دوره‌ای که نیروی نظامی عشایر با دولت برابری می‌کرد سپری شده است. و با این استدلال از آنان درخواست شد سلاح خود را به زمین بگذارند و از وقوع جنگ و خون‌ریزی جلوگیری نمایند.

در کتاب «کوچ‌نشینی در ایران» که در سال ۱۳۵۹ منتشر شد، اشاره کردم که خوانین قشقایی قصد دارند، سیستم قشربندی قدیمی را احیا کنند، در صورتی که می‌دانستم که این آخرین اردوگاه آنان است. به هر حال اکنون شرایط به کلی تغییر کرده و این تغییرات شامل عشایر نیز شده است. آنان از نظر نظامی اعتبار و اقتدار گذشته را ندارند و حتی جوانان شهری برتر از عشایر فنون نظامی را فرا می‌گیرند. به‌علاوه نوع و ماهیت جنگ‌ها نیز تغییر یافته و از حالت نبرد تن به تن به شکل سازماندهی شده و گروهی در آمده است.

**فرهادی:** هر چند که تکنولوژی تولید ابزارهای نظامی، جنگ‌های امروزه را به جایی رسانده است که ممکن است ارزش نظامی عشایر ما را زیر سؤال ببرد، لکن ورزیدگی و توانایی‌های جسمانی عشایر همان‌گونه که ابن‌خلدون در چند صد سال پیش به آن اشاره کرده است، از نکات و ویژگی‌های بارز آنان محسوب می‌شود. انسان‌شناسان، متأسفانه در جهان و ایران به مهارت‌های عضلانی و جسمی به‌عنوان بخشی از تکنولوژی بی‌توجه هستند. تکنولوژی یک بخش سخت‌افزاری دارد که در این زمینه وضعیت کاملاً مشخص است، ولی بخشی را که برخی از مردم‌شناسان غربی همچون مارسل موس به آن توجه کردند و به نظر من خیلی مهم است مهارت‌های عضلانی و جسمانی است که از آن نمی‌توان صرف‌نظر کرد.

در همه‌ی ارتش‌های جهان تربیت تکاوران زنده و نیروهای چریکی یکی از کارهای زمان‌بر و کاربر و پرهزینه است و نیاز به آزمون‌ها و تمرینات فراوان و طاقت‌فرسا دارد؛ در صورتی که عشایر ما بدون چنین آزمون‌هایی یک چریک بالفعل محسوب می‌شوند. آنچه که از دست آن‌ها ساخته است، از دست بسیاری آموزش‌دیدگان ساخته نیست و باید این نکته را فراموش کرد که دولت‌ها می‌توانند حداقل بخشی از تکنولوژی و ابزارهای فعلی را نیز به این مهارت‌های عشایری بیفزایند.



من فکر می‌کنم تا زمانی که ما به نیروی نظامی زمینی و به جنگ چریکی نیازمندیم، به این عشایر نیز نیاز جدی خواهیم داشت؛ در صورتی که امروزه نگاه صرف اقتصادی به عشایر و عدم درک درست از واقعیت و اثرات وجودی عشایر، موجب شده است که سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها به سمت یک‌جان‌شین ساختن آنان متمایل گردد و وجود عشایر را دلیل عقب‌افتادگی جامعه بدانند؛ به نظر من، نگاه به عشایر باید از چند منظر مورد بررسی و تجدیدنظر قرار گیرد و از توجه صرف اقتصادی به آنان پرهیز شود؛ زیرا همان‌گونه که دورکیم می‌گوید، پدیده‌های اجتماعی به خاطر پیچیدگی‌های خاص خود قابل تقلیل به مسایل جغرافیایی یا اقتصادی یا روانی نیستند. در حوزه‌ی عشایر باید از اقتصادگرایی و تقلیل‌گرایی اجتناب کرد.

کارشناسان ما نباید با نسخه‌پیچی‌های نابه‌جا صورت مسأله را پاک کنند. هنر صاحب‌نظران، دولتمردان، برنامه‌ریزان و سیاست‌گزاران ما در این خواهد بود که جامعه‌ی رو به زوال عشایر را زنده نگه‌دارند، و گرنه نابود کردن این جامعه که خود به خود در حال نابودی است تحصیل حاصل است. سیاست‌گذاری‌ها باید به گونه‌ای باشد که بخشی از عشایر را به دلایل گوناگون حفظ کنیم. یکی از آن دلایل ممکن است اقتصادی باشد اما دلایل فرهنگی، نظامی و دفاعی هم مطرح است. از نظر نظامی عشایر حداقل تأمین‌کننده‌ی نیروی انسانی لازم، برای ارتش و سپاه خواهند بود. از بُعد امنیتی نیز، عشایر برای ما مهم هستند.

برای مثال، زمانی که منطقه‌ی بشاگرد در استان هرمزگان شناسایی یا بازشناسی شد، بسیاری عقیده داشتند که چون این منطقه غیرحاصلخیز، کویری و از بی‌رمق‌ترین نقاط جغرافیایی ایران است، باید از طریق احداث شهرک‌ها، ساکنان این منطقه‌ی وسیع را در دشت‌های حاصلخیز مستقر کرد. انتقاد ما به این پیشنهاد از این جهت بود که نگاه آنان به این منطقه صرفاً با توجه اقتصادی بود. یکی از مسؤولین محل به درستی این مسأله را مطرح می‌ساخت که اگر کوهستان‌های وسیع بشاگرد را خالی از سکنه نماییم؛ اگر لشکری از سمت خلیج فارس در این کوهستان‌ها و دره‌ها مستقر شوند، ممکن است از چشم ما دور بماند. گذشته از این، در این سفر این‌جانب متوجه شدم که بشاگردیان در احیای دره‌ها و گرفتن خاک از دست سیلاب‌ها و آرام و رام‌سازی سیلاب‌های خطرناک منطقه تا چه اندازه مؤثرند که روش آن‌ها را در جایی دیگر بازخواهیم گفت.

به نظر من می‌بایستی حد مناسبی از جمعیت عشایر را حفظ کنیم؛ زیرا عشایر، علاوه بر جنبه‌ی اقتصادی و تولیدات دامی و کمک به چرخه‌ی مواد و آباد کردن

طبیعت، می‌توانند تأمین‌کننده‌ی نیروی زمینی ارتش و نیروهای چریکی در آینده باشند و از نظر امنیتی نیز می‌توانند فضا و زمین‌های وسیعی را کنترل کنند. در عین حال نسبت بهینه‌ای از جمعیت عشایر در ایجاد تنوع فرهنگی و پژوهش‌های مربوط به آن و هم‌چنین جلب جهانگردان فرهنگی هم می‌تواند مفید و مهم باشد. البته نکته‌ی مهم به هنر مدیران و برنامه‌ریزان و دولتمردان مربوط می‌شود، که برنامه‌هایی را در پیش گیرند که عشایر، هم با علاقه و انگیزه به زندگی خود ادامه دهند و هم بتوانند از مواهب زندگی جدید بهره‌مند گردند.

**کیانی:** البته جامعه‌ی عشایر کوچنده‌ی ایران، در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم میلادی هم‌چنان از اهمیت اقتصادی زیادی برخوردار است و در حال حاضر ۲۰ درصد گوشت قرمز کشور را تأمین می‌کند و ارزش پوست یک گوسفند قره‌گل ۴۰ دلار است، درحالی‌که ارزش یک بشکه نفت جز تا همین اواخر به ۳۰ دلار هم نمی‌رسد. مجدداً لازم می‌دانیم به مقوله‌ی فرهنگ، سنت‌ها، آداب و رسوم عشایر باز گردیم و تحولات و تغییرات ایجاد شده در آن را جست‌وجو نماییم. *برای این منظور از آقای امان‌اللهی درخواست می‌کنم در این زمینه، نظر خودشان را مطرح فرمایند و تغییر و تحولات فرهنگی - اجتماعی ایجاد شده در جامعه‌ی عشایری ایران را در حوزه‌های قشربندی اجتماعی، نظام خانواده و خویشاوندی، ارزش‌های اجتماعی، سنت‌ها و آداب و رسوم تجزیه و تحلیل نمایند.*

**امان‌اللهی:** جامعه‌ی ایران، هم در ارتباط با تمدن غرب و هم در نتیجه‌ی برنامه‌های نوسازی، دچار تغییر و تحول شد و این تحولات مختص عشایر نبود، بلکه اقشار و گروه‌های مختلف را در بر گرفت. همه‌ی این تغییر و تحولات از یک سو نتیجه‌ی اقدامات، اقتباس‌ها و برنامه‌های نوسازی است که در کشور انجام شده است و از سوی دیگر حاصل ارتباطات و تعاملاتی است که با خارج از مرزهای سیاسی برقرار شده است. جامعه‌ی عشایری هم به تبع این موج عمومی تحول‌زا، دچار تغییر شده است. یکی از پی‌آمدهای تغییر و تحولات، یکجانشین شدن عشایر است.

امروزه، کم‌تر از ۲ درصد از جمعیت کشور شیوه‌ی کوچ‌نشینی و زندگی سنتی خود را ادامه می‌دهند و بقیه‌ی آن‌ها در شهرها و روستاها یکجانشین شده‌اند. برای مثال، در گذشته، در تمام استان کهگیلویه و بویراحمد یک شهر وجود نداشت، غیر از شهر



بهبهان که آن هم وابسته به استان خوزستان بود و مرکز خرید و فروش عشایر محسوب می‌شد.

در استان چهارمحال و بختیاری هم وضع به همین منوال بود؛ ولی در طول چند دهه‌ی گذشته در اثر رخدادهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و اسکان و یکجانشین شدن عشایر، شهرهای جدیدی به وجود آمد. تا قبل از این دوره، تمام مناطق کشور به‌ویژه لرستان (اعم از پشت‌کوه و پیش‌کوه) آباد و پررونق بود؛ تا جایی که مأموران سلطنت ناصرالدین شاه که به لرستان سفر کرده بودند، بر آبادانی و وفور نعمت در این منطقه صحه گذاشته‌اند؛ ولی در نتیجه‌ی اقدامات ناشایست و نابخردانه‌ی حکام گذشته، به ویرانی کشیده شد.

عبدالله شوشتری، صاحب تَحفه‌العالم که در زمان کریم‌خان زند، سفری یک ماهه به لرستان داشته و در این مدت میهمان والی لرستان بوده نقل کرده است: شهرها، دهات و امارات لرستان به قدری آباد و پر از نعمت است که همه حیرت زده می‌شدند. همین منطقه در دوره‌ی قاجار و در آخر حکومت ناصرالدین شاه به ویرانی کشیده شد و حدود ۹۰ درصد مردم آن در اثر فقر چادرنشین شدند.

در حال حاضر نیز در نتیجه‌ی ورود عناصر فرهنگی و تمدن غرب و برنامه‌های نوسازی، وضعیت به گونه‌ای شده است که عشایر به‌صورت داوطلبانه در شهرها و روستاها اسکان می‌یابند. بدیهی است که تبدیل زندگی کوچ‌نشین به یکجانشینی و تغییر در نحوه‌ی زندگی و معیشت آن‌ها؛ نوع ارزش‌ها و نگرش‌های عشایر را تغییر خواهد داد.

از نظر اقتصادی نیز یکجانشینی موجب شده است که معیشت و زندگی مبتنی بر دام‌داری و استفاده از کشاورزی و منابع طبیعی به بخش‌های دیگری از قبیل خدمات، کارگری و دلالی گرایش یافته و خود آنان نیز در طیف مصرف‌کنندگان قرار گرفته‌اند. از نظر سیاسی نیز سازمان ایلی و اقتدار آن فرو پاشیده است. مثلاً ایل بختیاری قدرت سیاسی سابق را از دست داده و ساختار سیاسی آن نیز گسیخته است. اکنون از ایلات مقتدری به نام بختیاری، قشقایی و ایلات لرستان و مردان مسلح و جنگجو دیگر خبری نیست. تمام کنفدراسیون‌های بزرگ ایلی تجزیه، و زیرمجموعه‌های آن‌ها به طوایف مستقل تبدیل شده‌اند. در سرشماری عشایر کوچ‌نشین که از سوی مرکز آمار ایران انجام گرفت؛ از برخی ایلات به اسم ایلات مستقل و از برخی دیگر، ایلات غیرمستقل نام برده شده است. من در مقاله‌ای که در روزنامه اطلاعات چاپ شد وجود

ایلات مستقل و غیرمستقل را زیر سؤال بردم؛ زیرا امروزه در اثر تحولات ایجاد شده در جامعه‌ی عشایری، ساختار ایلی از هم پاشیده و هر واحد به صورت مستقل درآمد‌ده است.

مثلاً ایل قشقایی، قبلاً حدود ۶ طایفه داشت که هر یک از ده‌ها تیره تشکیل شده بودند و زیر مجموعه‌ی ایل قشقایی خوانده می‌شدند، اکنون هر تیره به صورت یک واحد مستقل در آمده است. پس، از نظر تصمیم‌گیری و قدرت، تغییرات ایجاد شده، موجب تضعیف ساختار سیاسی و سنتی عشایر شده و آن‌ها دیگر یک نیروی واحد و منسجم محسوب نمی‌شوند.

از نظر استفاده از ابزار و تکنولوژی، در گذشته، بسیاری از وسایل و ابزار مورد نیاز در دام‌داری و زندگی روزانه، به دست خود عشایر ساخته می‌شد و یک جامعه‌ی تقریباً نیمه خودکفا محسوب می‌گردید. زنان نقش مهمی در فرهنگ، اقتصاد و زندگی عشایر داشتند. ساخت مشک آب، سیاه چادر، بافت قالی و جاجیم و گلیم برعهده‌ی زنان عشایر بود و در مجموع زنان نقش اساسی در فرهنگ و زندگی مادی عشایر داشتند. اکنون که عشایر یکجانشین شده‌اند، زن عشایر نقش گذشته را ندارد.

به علاوه، وابستگی جامعه‌ی عشایری به شهرها و به بازارهای شهری و بین‌المللی بسیار زیاد شده است. در گذشته، جامعه‌ی عشایر حداکثر دوبار در سال با شهر ارتباط برقرار می‌کرد؛ ولی اکنون ارتباط با شهر جزو زندگی آن‌ها شده است. آن‌ها برای کوچ و جابه‌جایی اسباب و وسایل زندگی خود، از چهارپایان مثل اسب و الاغ استفاده می‌کردند؛ ولی اکنون اکثر آن‌ها مجهز به وسیله‌ی نقلیه، ماشین و لوازم برقی خانگی هستند و لوازم زندگی و خانواده‌ی خود را با وسیله‌ی نقلیه جابه‌جا می‌کنند.

از نظر قشربندی اجتماعی، نظام سلسله مراتبی در جامعه‌ی عشایر کاملاً به هم ریخته است. در گذشته، امکان رقابت در جامعه عشایری وجود نداشت. آنچه جایگاه افراد را در سیستم طبقات اجتماعی تعیین می‌کرد، اصل و نسب بود و نظام پدرتباری حاکمیت و تسلط داشت. بسته به این‌که تیره، طایفه و نسب فرد از کدام دودمان بود، جایگاه طبقاتی او تعیین و موقعیت اجتماعی‌اش تعریف می‌شد. به علاوه، فقدان رقابت و تنوع شغلی، موجب شده بود پایگاه‌های اجتماعی و منزلت مشاغل در جامعه‌ی عشایری خیلی پایین و در عین حال ثابت بماند. توده‌ی عشایر، اغلب شغل ثابت و پایگاه شغلی پایینی را در نظام سلسله مراتب شغلی در اختیار داشتند، یعنی عموماً دام‌دار بودند. در سلسله مراتب بالاتر ایلی، کلاتران، خوانین، کدخدایان و ریش سفیدان



و گروه‌های اجتماعی مطرود و نیمه‌مطرود حضور داشتند. در مجموع سطوح مختلف قشربندی در پنج یا شش پایگاه یا سطح اجتماعی خلاصه می‌شد. از این رو، رقابت برای آن‌ها بسیار دشوار بود و تحرک اجتماعی در جامعه‌ی عشایری بسیار محدود و در عین حال برای توده‌ها غیرممکن بود.

اکنون جامعه‌ی عشایری با پدیده‌های نوین از قبیل افزایش سطح تحصیلات و آگاهی، آموزش و فعالیت‌های شغلی جدیدی روبه‌روست که در زندگی و ارزش‌های فرهنگی - اجتماعی آن‌ها تأثیرات عمیقی برجای گذاشته است. به قول عشایر، امروزه ارزش و منزلت اجتماعی در انحصار گرخان (پسر خان) نیست، اکنون ممکن است همان پسرخان یک فرد لش، تنبل و درس‌نخوان بارآمده باشد و در مقابل، و فرزندان طبقات پایین جامعه نیز از طریق تلاش و ممارست در عرصه‌ی علم‌آموزی، تحصیلات و آموزش توانسته‌اند خود را به سطوح بالای قشربندی اجتماعی رسانده و صاحب موقعیت اجتماعی بالاتری گردند.

یکی دیگر از حوزه‌هایی که در زندگی عشایر مشمول تغییر و دگرگونی شده است، عرصه‌ی خانواده و خویشاوندی می‌باشد. اولاً ازدواج و انتخاب همسر که قبلاً به وسیله‌ی گروه‌های خویشاوند پسر و دختر تصمیم‌گیری می‌شد، امروزه با توجه به این‌که فرزندان دارای تحصیلات هستند، در گزینش همسر استقلال بیش‌تری پیدا کرده‌اند. ثانیاً، قبلاً خانواده، پدر مکانی بود، یعنی افراد پس از ازدواج باید با گروه پدر زندگی می‌کردند، ولی اکنون ازدواج نومکانی زیاد شده و ممکن است افراد پس از ازدواج، خانواده‌ی پدری را ترک نموده و یکی در تهران و دیگری در امریکا زندگی کند. ثالثاً، نوع خانواده از گسترده به هسته‌ای تبدیل شده است. در گذشته، بیش‌تر رابعاً، ارزش‌های اجتماعی خانواده‌ها به سرعت در حال تغییر است.

در مسافرتی که چندی پیش به لرستان داشتم از یک پیرمرد لرستانی پرسیدم یک مرد خوب باید دارای چه صفاتی باشد؟ وی در پاسخ گفت، منظور شما گذشته است یا حال؟ در گذشته فردی که تیرانداز و سوارکار ماهر و خوبی بود، شجاعت و شهامت داشت، سفره‌اش پهن بود و به مردم نان می‌داد، سنجیده سخن می‌گفت و بیهوده حرف نمی‌زد، انسان خوبی محسوب می‌شد. امروزه این ارزش‌ها دیگر کاربردی ندارد. فردی که بتواند ثروت بیش‌تری به دست آورد، بهترین فرد و انسان موفق محسوب می‌شود. به‌علاوه، همان‌گونه که گفته شد، سنت‌ها و آداب و رسوم ازدواج، زناشویی و خانوادگی، مرگ و میر و عزاداری نیز در حال تغییر و دگرگونی است. قبلاً از ازدواج‌ها

فیلمبرداری نمی‌شد و پوشیدن لباس عروس مطرح نبود؛ در صورتی که اکنون در میان عشایر از جمله لرها، مراسم خواستگاری و ازدواج‌ها با گذشته تغییر کرده است. عروس باید لباس بلند و سفید بر تن کند و کنار داماد بنشیند و در دهان همدیگر شیرینی بگذارند و از مراسم عروسی فیلمبرداری انجام گیرد. مراسم مرگ و میر نیز همین وضعیت را دارد و این تغییرات، مراسم عزاداری برای درگذشتگان را نیز در بر گرفته است. مثلاً به هنگام مراسم عزاداری عکس متوفی را در مجلس ختم گذاشته و مراسم سوگواری از بلندگو پخش می‌شود.

حادثه‌ی بسیار مهمی که امروزه اتفاق افتاده و جامعه‌ی عشایری را با جامعه‌ی شهری و حتی در سطح جهان همانند و یکسان می‌کند، پدیده‌ی جهانی شدن است. در واقع این تغییر و تحولات باعث شده که فرهنگ جامعه‌ی عشایری دچار تغییر شده و عناصری از فرهنگ بیگانه جای‌گزین آن شود. حاصل این تحولات، یکسانی فرهنگ و زندگی شهری، روستایی و عشایری با یکدیگر و با فرهنگ جهانی می‌باشد.

در حال حاضر میان ما و انسان‌های ساکن در سایر نقاط جهان، اشتراکات زیادی به لحاظ اقتصادی وجود دارد، همه از انرژی برق استفاده می‌کنیم، خیابان‌های ژاپن و امریکا، یکسان است، سوپر مارکت‌ها، وسایل نقلیه و لباس‌ها، تقریباً همانند و شبیه شده‌اند. بعضی فکر می‌کنند، در فرایند جهانی شدن یک حکومت جهانی و فرهنگ جهانی به وجود خواهد آمد؛ ولی در بحث جهانی شدن تأکید من بیشتر روی همانندی‌ها است، در عین حال که تفاوت‌ها نیز وجود دارد. از دید من جهانی شدن به این معنا نیست که هویت‌ها منع و محدود شوند و زبان‌ها از بین بروند و همه‌ی مردم یک دین و فرهنگ را داشته باشند.

**کیانی:** من با جهانی شدن به لحاظ فرهنگی موافق نیستم. البته از بعد اقتصادی یا ارسال امواج، ممکن است جهانی شدن محقق گردد، ولی از بُعد فرهنگی، زمانی که بحث هویت‌ها به طور عام، اعم از هویت قومی و هویت خاندانی و فردی، مطرح است؛ پروژه‌ی همانندسازی فرهنگی، حداقل برای چند نسل آینده امکان‌پذیر نیست یا لاقط سرعت تحقق آن هم‌پای جهانی شدن و یکسان‌سازی در عرصه‌ی اقتصاد نخواهد بود.

اگر در این پروژه، فرهنگ و هویت‌ها تغییر نکند و دست نخورده باقی بماند، دیگر نمی‌توان نام جهانی شدن بر آن گذاشت. از این زاویه هم، فرهنگ عشایری که در تقابل با جهانی شدن است، قابل توجه و تأمل است.



اکنون که به بخش تغییر و تحول رسیدیم و موضوع «تحول شناسی در جامعه عشایری» مطرح است، اگر موافق باشید؛ روی کردهای موجود در مورد جامعه عشایری را بررسی و نقد کنیم. درخصوص جامعه عشایری، چهار سناریو و رویکرد مطرح شده است: گروه نخست، طرفدار اسکان عشایر بوده و این پروسه را در قالب توسعه‌ی زندگی عشایر پی‌گیری می‌کنند. گروه دوم، تداوم زندگی کوچ‌نشینی را ترویج می‌کنند. گروه سوم، برداشت ترکیبی از زندگی کوچ‌نشینی در ایران دارند و بالأخره تعدادی هم هستند که طرفدار روش رمه‌گردانی هستند. **از آقای پاپلی یزدی درخواست می‌کنم بحث تحول‌شناسی یا آن‌چه که آن را تنگنای زندگی عشایر می‌خوانیم مطرح نموده و هر چهار رویکرد مذکور را از نگاه انتقادی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهند.**

**پاپلی یزدی:** جامعه‌ی ایران جامعه‌ای سنتی است و در حال گذار به جامعه‌ی مدرن می‌باشد. همه‌ی جوامع این مرحله‌ی گذار را طی می‌کنند. عبور از سنت به مدرنیته، واجد ویژگی‌هایی است که برای همه‌ی دنیا شناخته شده است. اولین و عمده‌ترین آن همسان‌سازی یا استانداردسازی است. استانداردسازی لازمی جامعه مدرن است. در بخش صنعت هم وضعیت به همین شکل است. بیش‌تر صنایع دستی مطرح بوده و تکنولوژی ماقبل علم است؛ در صورتی که در جامعه‌ی مدرن علم، ماقبل تکنولوژی است. در جامعه‌ای که تکنولوژی در مرحله‌ی ماقبل علم است، تولید انبوه وجود ندارد، ولی وقتی علم به مرحله‌ی ماقبل تکنولوژی رسید، از طریق فرمول‌ها همه چیز را می‌توان ساخت.

موضوع استانداردسازی، حدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ سال است که شروع شده و بسیار موفق هم بوده است. در ایران از دوره‌ی رضاشاه و قبل از آن تلاش‌های زیادی برای استانداردسازی در نوع پوشش و لباس به عمل آمد و کم‌کم به سایر حوزه‌ها و امور تعمیم داده شده است. یکی دیگر از ویژگی‌های مدرنیته، تخصص‌گرایی است که در جامعه‌ی ایران اعم از شهری، روستایی و عشایری در حال وقوع است. در جامعه‌ی عشایری از آن‌جا که بخشی از جامعه‌ی ملی و عقبه‌ی آن محسوب می‌شود، استانداردسازی و تخصص‌گرایی در شرف وقوع است.

اکنون بسیاری از مردان عشایری کت و شلوار می‌پوشند. نوع و روش تغذیه و خوراک آنان نیز تغییر یافته است، در فعالیت‌های اقتصادی به تخصص و مشاغل



مختلف رو آورده‌اند. بدیهی است که تغییر در مشاغل و تخصصی شدن حرفه‌ها به دلیل افزایش درآمد و انباشت سرمایه موجب تغییر در جایگاه اجتماعی عشایر نیز خواهد شد.

در مجموع، جامعه‌ی مدرن به طرف انبوه‌سازی پیش می‌رود؛ زیرا جامعه‌ی مدرن ماهیتاً یک جامعه‌ی انبوه‌ساز است. همه‌ی تولیدات از جمله تولیدات عشایری انبوه می‌شود. عشایر نیز علاقه‌مند هستند که به جای تولید مواد لبنی که زحمت زیاد و درآمد کم دارد، فرآورده‌های گوشتی به صورت انبوه تولید کنند.

یکی دیگر از مشخصه‌های مدرنیته، تمرکزگرایی است که طی این فرایند همه چیز از مدیریت، ثروت و پول گرفته تا تولید محصولات، اوزان و مقادیر به صورت استاندارد و متمرکز انجام می‌گیرد. مثلاً در گذشته معیار «وزن» و «کیل» در ایلات مختلف یکسان نبود و با هم فرق می‌کرد، در عصر جهانی شدن، معیار اندازه‌گیری وزن و طول اجسام استاندارد و یکسان شده و در همه‌ی دنیا به کیلوگرم و متر اندازه‌گیری‌ها انجام می‌گیرد. اگر هنوز در منطقه‌ای پای‌بند به معیارهای بومی باشند، در نهایت مجبورند کیلوگرم یا متر را محور قرار داده و اندازه‌ها و اوزان را با این معیارها بسنجند و عملاً آن معیارها از بین خواهد رفت.

امروزه حتی برای استانداردسازی کلام و لغت و واژه‌ها ویراستاری اختراع شده است.

یکی از ویژگی‌های سنت، تابعیت و تطابق با محیط است که در مدرنیته این امر کاهش پیدا می‌کند و تطابق با اقتصاد جای‌گزین آن می‌شود. نمونه‌ی بارز تطابق انسان با محیط را در استان یزد می‌توان نام برد. در گذشته، ساکنان این منطقه برای تطبیق زندگی خود با محیط خشن کویری و زندگی راحت در دل کویر ناگزیر از احداث آب‌انبار، زیرزمین و بادگیر بودند. امروزه در اثر پیشرفت تکنولوژی و اقتصاد، تطابق‌پذیری ساده‌تر شده و یک شهروند یزدی با نصب کولر آبی همه‌ی این مشکلات را حل کرده است.

عشایر، آخرین گروه‌های بشری هستند که بیش از همه سبیل تطابق انسان با محیط هستند. اگرچه آنان دیرتر از دیگر گروه‌های انسانی وارد جریان مدرنیته شده‌اند، اما در عین حال از این جریان به میزان زیادی تأثیر پذیرفته‌اند.

یکی از ویژگی‌های مدرنیته، فروپاشی خانواده‌ی گسترده است. خانواده‌ی گسترده یکی از ویژگی‌های جهان سنتی است. تخصص‌گرایی و انبوه‌سازی موجب شد سیستم

خانواده از نوع گسترده به هسته‌ای تغییر یابد، این تحول، پدیده‌ای نیست که خاص عشایر یا جامعه‌ی ایران باشد، بلکه کل جهان با این پدیده مواجه است. غرب در صدد است که فرهنگ، سیاست و تمدنش را به جهان و از جمله کشور ما دیکته کند؛ ولی آنچه مهم است بخش سیاسی کار است؛ زیرا، حتی فرهنگ غرب و فرهنگ کاتولسیسم یا فرهنگ‌های مذهبی غرب هم تحت تأثیر سیاست و پیشرفت‌های تکنولوژیکی و اقتصادی قرار دارند.

پیدایش فن‌آوری‌های جدید و تمرکزگرایی موجب پیدایش شهرهای بسیار بزرگ شده است. مسایل دیگری که اساس تحول مدرن هستند، همه‌ی جوامع و تمام بشریت را تحت تأثیر قرار داده است. غرب از آن‌جا که صاحب ابزار و تکنولوژی است، در صدد تحمیل عناصر مادی فرهنگ خود، حتی الگوی تغذیه و خوراک و نوع پوشش خود بر جهان است و تا حدودی موفق هم شده است.

برای مثال همه‌ی ما در الگوی تغذیه خود پیتزا، ساندویچ و ماکارونی را که هیچ کدام غذای ایرانی نیست، مصرف می‌کنیم و هیچ‌گاه احساس نمی‌کنیم که با مصرف این غذاها غرب‌زده شده‌ایم. روز به روز پدیده‌های نو و جدید در زندگی مان وارد می‌شود و آن را طبیعی می‌پنداریم. پوشاک، خوراک، سبک زندگی و معماری ما تغییر کرده، ولی آن را بدیهی و عادی تلقی می‌کنیم و ایستادگی در مقابل این تغییرات را ارتجاع دانسته‌ایم و عملاً ایستادگی منتج به شکست شده است. این رخدادها، بیان‌گر آن است که انسان‌ها روز به روز به هم نزدیک‌تر می‌شوند. جهانی شدن یک پدیده جدیدی نیست.

عشایر، انسان‌های تیزهوشی هستند و همان‌گونه که قرن‌های طولانی توانسته‌اند خود را با طبیعت تطبیق دهند، امروزه نیز در انطباق خود با وضع جدید و تکنولوژی موفق بوده‌اند. آنان هم‌چون عشایر سایر نقاط جهان، تکنولوژی جدید، واکسیناسیون و عناصر مدرن را پذیرفته‌اند، گسترش مصرف چای در بین عشایر، جزو اولین پدیده‌هایی است که نقش بسیار مهمی در مدرن شدن عشایر ایران دارد؛ زیرا برای تهیه‌ی چای مجبورند آب را بجوشانند و همین اقدام نقش مهمی در کاهش مرگ و میر در جامعه‌ی عشایر داشته است.

در بلوچستان و ترکمن صحرا و شرق کشور به دلیل پایین بودن کیفیت آب عشایر در تمام طول سال از آب جوشیده که تبدیل به چای می‌شود مصرف می‌کنند و این امر باعث کاهش مرگ و میر و بیماری‌های مختلف در این مناطق شده است.

بنابراین، عشایر مردمانی خشک، خشن و عقب مانده نیستند، بلکه مردمانی هستند که با محیط، اجتماع، اقتصاد و تکنولوژی تطابق یافته و توانسته اند با شرایط جدید حرکت کنند. لذا، نباید با زور و اجبار و شعارهای فریبنده و رجزهای تفاخرآمیز و افتخارات دروغین و عناوین ویژه آن‌ها را وادار به حفظ زندگی سخت و شاق خود کنیم و از آنان موزه‌ای در سطح ملی بسازیم. آنان راه خودشان را یافته‌اند و خواهند رفت و مثل همه‌ی مردم دنیا وارد عصر مدرن خواهند شد، حتی اگر دام‌دار باقی بمانند، یکجانشین خواهند شد؛ همان‌طور که اکثریت مطلق جامعه‌ی عشایری کشور، امروز یکجانشین هستند.

چند درصد از مردم کرد یا بختیاری یا قشقایی یا بلوچ امروز کوچ‌نشین هستند؟ عشایر کرد در طول یک صد سال آن چنان یکجانشین شدند و آن‌چنان روستاهای بزرگ و شهرهای چندصد هزار نفری را ایجاد کردند که امروزه اطلاق کلمه‌ی عشایری بر آن‌ها بسیار دشوار است. مردم سنندج و مهاباد سال ۱۳۸۲ کجا و عشایر منسجم در ساخت سلسله مراتب ایلی سال ۱۲۸۲ کجا؟ در طول یک‌صد سال، کوچ‌نشینی به طور مطلق در کردستان متفی شده است، ولی آیا خدشه‌ای به هویت کرد وارد شده است؟ هویت کرد دارای بار فرهنگی ویژه‌ای است که یکجانشینی در شرایطی آن را تقویت هم می‌کند؛ اما نکته‌ی مهم در این میان، تشخیص منافع ملی و منافع اقتصادی است و هم‌چنین این نکته که چه چیزی جزو میراث فرهنگی یا هویت ملی ما است. اگر تأکید داریم که عشایر را با حفظ مظاهر سنتی‌شان احیا کنیم، باید این اصرار و تأکید را نیز در مورد جامعه‌ی شهری و ممنوعیت آنان در استفاده از مظاهر فرهنگ غیرایرانی اعمال کنیم. هرگونه تبعیض در استفاده‌ی شهروندان ایرانی اعم از عشایر، شهرنشین و روستانشین از امکانات و مظاهر فرهنگی جدید، موجب اعمال ظلم در جامعه خواهد شد.

این رویه‌ی صحیحی نیست که شهرنشینان از بهترین مظاهر تکنولوژی و اختراعات بشری برخوردار باشند و در ساختمان‌های مجلل زندگی کنند، و از سوبسیدهای دولتی حداکثر استفاده را بنمایند؛ ولی انتظار داشته باشیم که عشایر به بهانه‌ی حفظ فرهنگ و سنت‌ها هنوز در سیاه چادر باشند و از اسب و قاطر استفاده کنند و از کم‌ترین امکانات محروم باشند.

اکنون این پرسش مطرح است که چه‌گونه می‌توان در عین این‌که مدرن بود، پاسدار ارزش‌های معنوی سنتی نیز باشیم؟ سؤال دیگر این‌که از دیدگاه اقتصادی، اگر دام‌داری



ستی و ایلی و کوچ‌نشینی را به دست خود نابود سازیم، در شرایطی که نیاز جامعه به تولیدات دامی از قبیل گوشت، پشم، شیر و لبنیات زیاد است، چه مشکلاتی پیش خواهد آمد؟ به نظر می‌رسد که برای حل این معضل، به چند روش باید اقدام کرد: یا باید بر تولیدات صنعتی این محصولات افزود، یا از مصرف این قبیل محصولات کاست، یا باید اقدام به واردات آن‌ها نمود.

مهم‌ترین ویژگی عشایر این است که دام‌های آنان در حال حاضر از مناطقی استفاده می‌کنند که امکان استفاده آن مناطق برای هیچ گروه دیگری، نه امکان‌پذیر است و نه دارای صرفه‌ی اقتصادی؛ زیرا تمام مناطقی که برای کشاورزی مناسب و مساعد بوده است، تبدیل به زمین کشاورزی شده است. بسیاری از مراتع عشایری، تبدیل به اردوگاه، باغات و ساختمان‌سازی شده یا با احداث چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق زیر کشت رفته‌اند و عشایر مجبور شده‌اند به حاشیه رانده شوند. با این وجود، آنان توانسته‌اند علاوه بر تولید محصولات، فرصت‌های شغلی نیز ایجاد کنند.

عشایر با خرید مترچرخ و پرداخت حق علف‌چر و آب‌چر سالیانه نزدیک به ۷۰۰- ۸۰۰ میلیارد تومان پول به اقتصاد کشاورزی تزریق می‌کنند و به‌عنوان مکمل اقتصاد کشاورزی عمل می‌کنند.

حفظ سیستم اقتصادی و منافع ملی به معنای این نیست که حتماً گروهی زیر چادر زندگی کرده و سوار اسب و الاغ شوند و از ارزش‌های ما دفاع کنند، ما می‌توانیم آن‌ها را اسکان دهیم، از خدمات بهره‌مند گردانیم و آن‌ها سوار بر ماشین‌های دوکابینه، از دام‌های متحرک خود در کوه و دشت مراقبت کنند.

**کیانی: آقای دکتر امان‌اللهی، جناب‌عالی در ادامه‌ی مباحث قبلی خود با توجه به این‌که بحث شما ناتمام ماند، اگر در زمینه‌ی تغییرات ایجاد شده در جامعه‌ی عشایری ایران توضیح دیگری دارید بیان نمایید.**

**امان‌اللهی:** علاوه بر تغییراتی که قبلاً توضیح دادم، یکی دیگر از تغییرات ایجاد شده در جامعه‌ی عشایری، تضعیف شبکه‌ی خویشاوندی است که منجر به استقلال فردی بیش‌تر در بین عشایر شده است. در سیستم سنتی عشایر، افراد معمولاً تابع گروه هستند و چون اعضای گروه در خیر و شر یکدیگر شریک هستند، لذا، فرد فاقد استقلالی لازم برای زندگی در یک جامعه‌ی مدرن است. به علت یکجانشینی و تغییر در شیوه‌ی زندگی عشایری، شبکه‌ی خویشاوندی ضعیف شده و در نتیجه فرد استقلال

بیش‌تری پیدا کرده است؛ اما در مورد آینده‌ی زندگی عشایر و این‌که به تداوم یا اسکان آن بیندیشیم، من معقدم که باید سیاست ترکیبی اعمال شود؛ یعنی، آن دسته از عشایر که تمایل به حفظ زندگی و معیشت خود دارند، امکان کوچ برای‌شان فراهم و ابزار و وسایل لازم از قبیل پزشک و مدرسه‌ی سیار در اختیارشان قرار گیرد و ایل‌راه‌های آنان باز شود و برای آن دسته از عشایر که متمایل به اسکان هستند، امکانات و وسایل لازم مهیا گردد.

مسأله‌ی حفظ عشایر به این معنا نیست که به اجبار آنان را وادار به کوچ کنیم. این گونه‌گونی فرهنگی و قومی در ایران نعمتی بزرگ است. همان‌گونه که آثار باستانی و وضعیت اقلیمی کشور از نظر بیابان، کوه، کویر، جنگل و غیره جذابیت فراوانی برای جلب توریست دارد، تنوع فرهنگی ایران نیز مانند تابلو نقاشی تکه‌تکه‌ای است که هر تکه‌ی آن یک رنگی دارد. من پیشنهاد کردم که در نزدیکی خرم‌آباد یک اردوگاه عشایری احداث شود و در آن سبک زندگی و صنایع دستی عشایر را به نمایش بگذارند و از این طریق به جذب توریست و تولید درآمد برای کشور بپردازند؛ زیرا عشایر تنها گروهی هستند که از دولت ارز نمی‌گیرند. دولت باید با اعمال سیاست‌های حمایتی از عشایر، تولیدات آنان را افزایش دهد.

**کیانی:** معضل تخریب مراتع امروزه در نهادهای اجرایی و اداری به عشایر نسبت داده می‌شود و انگشت اتهام به سوی عشایر نشانه می‌رود. این امر موجب شده است، عشایر در تصمیم‌گیری‌ها به شدت در تنگنا قرار گیرند. از استادان محترم درخواست می‌کنم که در رابطه با این مسأله نیز نظرشان را بفرمایند.

**امان‌اللهی:** در قانون و مبانی فقهی ما واژه‌ای به نام انفال وجود دارد که مربوط به جامعه‌ی مسلمین است. مشکل اصلی ما در این خصوص، مراتع و مالکیت آن‌هاست و تناقض‌هایی است که در این رابطه بین شهرنشینان و عشایر وجود دارد. یک فرد شهرنشین بدون هیچ محدودیتی می‌تواند در شهر صاحب خانه و املاک فراوانی شود، اما متأسفانه عشایر که نسل اندر نسل در کوه‌ها و بیابان‌ها زندگی کرده و برای حفظ قلمرو خود نیز حتی مبارزات زیادی داشته‌اند، نمی‌توانند مراتع را در تملک خود درآورند. زیرا قوانین موجود، مراتع را جزو منابع ملی و طبیعی قلمداد می‌کنند. به‌علاوه ملاک‌ها و ضوابطی که برای واگذاری مراتع و منابع طبیعی اعمال می‌شود به‌گونه‌ای



است که شامل عشایر نمی‌گردد. این امر موجب شده است که در واگذاری مراتع سلیقه‌ای عمل شود و متأسفانه به صورت رویه‌ای غلط در آید. اینک، نه واگذاری مراتع طبق روال منطقی انجام می‌شود و نه دولت اقدامات اساسی برای احیای مراتع انجام می‌دهد. مضافاً این‌که بسیاری از افراد ذی‌نفوذ و ارگان‌ها، به سادگی سطح وسیعی از مراتع را تصاحب نموده و دست عشایر را از آن‌ها کوتاه ساخته‌اند. در این میان، معلوم نیست عشایر تا چه حد عامل تخریب مراتع هستند.

**بابلی یزدی:** من معتقدم که موضوع تخریب مراتع بحثی انحرافی است برای تصاحب مراتع توسط دلالان و زمین‌خواران شهری. در گذشته که عشایر حدود ۶۰-۷۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند حدود ۸۰ درصد از زمین‌ها و مراتع کشور را در اختیار داشتند. اکنون که جمعیت عشایر تقلیل یافته و به دو درصد از جمعیت کشور رسیده است، هنوز این جمعیت محدود خود را صاحب همان زمین‌ها و مراتع می‌دانند. در مقابل، برخی شهرنشینان باهوش و صاحب قدرت در صدد هستند مراتع و زمین‌ها را از دست آنان خارج ساخته و در تملک خود درآورند. بدیهی است این تعارض‌ها منجر به چالش گردیده و عشایر متهم به تخریب مراتع می‌گردند.

در زمان رژیم گذشته هیچ‌گاه زمین‌داران بزرگ شهری مورد سؤال قرار نگرفتند. وقتی به روستاها که رسید، فنودال‌ها و مالکان بزرگ را محدود ساختند و از این طریق نفوذ و قدرت آنان را در مجلس و کشور کاستند. در ادامه‌ی این روند، رژیم نه تنها هیچ‌گونه امکان و فرصتی برای عشایر قایل نشد، بلکه واقعیت و موجودیت آنان را نیز زیر سؤال برد. امروزه عشایر کم‌ترین نقش را در تخریب مراتع دارند و بزرگ‌ترین عامل تخریب مراتع، سرمایه‌داران شهرها، ارگان‌های دولتی و تراکتورهای روستاییان و جنگل‌تراشان هستند؛ زیرا تعداد دام عشایر کشور نسبت به ۲۰ سال قبل کاهش یافته است. هر قدر از وسعت مراتع کاسته شده، تعداد عشایر نیز کم شده و سرریز جمعیت آنان ساکن روستاها و شهرها شده‌اند. به‌علاوه به علت محدود شدن قلمرو عشایر، آنان مجبورند دام‌های خود را در قلمرو جغرافیایی محدودتری تعریف نمایند و این امر موجب اعمال فشار بر مراتع و تخریب آن‌ها خواهد شد. اگر قرار باشد برای هر شخص یا گروهی که اقدام به ایجاد شغل می‌کند، وام خوداشتغالی داده شود، عشایر بیشتر از هر قشر و گروه دیگری در اولویت قرار دارند. دولت باید به هر یک از عشایر به دلیل تولید شغل، وام یا تسهیلات واگذار نماید تا آن را در اصلاح مراتع هزینه

نمایند. من جهان سوم را این‌طور تعریف کرده‌ام: «جهان سوم جایی است که هر کس بخواهد مملکتش را آباد کند، خانه‌اش خراب می‌شود و هر کس بخواهد خانه‌اش را آباد کند، به تخریب مملکتش می‌پردازد.» اکثریت قریب به اتفاق عشایر می‌خواهند مملکت‌شان را آباد کنند؛ لذا، خانه‌شان خراب است. آن‌ها تولیدکنندگانی هستند که کم‌تر از همه از تسهیلات دولتی و یارانه دولتی استفاده می‌کنند؛ لذا، خانه‌شان خراب است. پولدارترین مردم مملکت، بیش از همه از یارانه دولتی استفاده می‌کنند. خانه‌ی یک شهری از آجر ساخته می‌شود و آجر عبارتست از خاک، آب، آتش (انرژی) و دولت برای انرژی مصرفی هر آجر یارانه پرداخته است، درحالی‌که برای هیچ چادر عشایری یارانه پرداخت نشده است.

**فرهادی:** من در مقاله‌ای با عنوان «بحران محیط زیست در ایران و لزوم بازنگری به دانش‌های مردمی و راه‌کارهای فرهنگ ملی» نشان داده‌ام که عشایر با بهره‌گیری از روش‌های مختلف سنتی از قبیل: تخمین وضعیت مراتع، جدا کردن گله و انواع دام‌ها از هم، قرق مراتع، قرق‌شکنی (عالج‌چَر)، نار و آفتاب کردن مراتع و بذرافشانی مراتع و غیره سعی در حفظ مراتع و جنگل‌ها داشته‌اند. این تحقیقات نشان داد که عامل تخریب مراتع و جنگل‌ها دلالان و افراد غیردام‌دار و غیر عشایر و برنامه‌های بی‌مطالعه و قوانین نمایشی و نسق‌شکن هستند. برای مثال، در جنگل‌های شمالی درواقع شبی نیست که در نقطه‌ای و برای لحظه‌ای صدای آره برقی و تبر قطع شود، چه‌گونه ممکن است که سُم گاو و آهو جنگل را تخریب کند؛ ولی ماشین‌های الوارافکن نقشی در تخریب آن نداشته باشد؟! بنابر محاسبات انجام شده، هر درخت جنگلی که قطع می‌شود، به ۷۰ درخت هم‌جوار خود آسیب می‌رساند. در مورد عشایر هم وضعیت به همین شکل است؛ زیرا با بر هم زدن نظام انفال، مراتع به‌عنوان ثروت‌های ملی قطعه‌قطعه، خصوصی و نابود شده یا خواهد شد. مقروض‌سازی، دیر یا زود مراتع را از دست عشایر خارج خواهد کرد و نظم و نسق چند هزار ساله و آزموده در این زمینه را نابود خواهد کرد و لطمات جبران‌ناپذیری نیز در محیط زیست به وجود خواهد آورد. تا زمانی که عشایر بر روی زمین‌ها و مراتع فعالیت می‌کنند، دولت باید حق استفاده (نه حق مالکیت) از مراتع را به آن‌ها واگذار نماید. حق مالکیت جنگل‌ها و مراتع، همانند حق تملک بر آب رودخانه‌ها و دریاها قابل واگذاری به شخص نیست. در مطالعه‌ای که در عشایر سنگسر و فیروزکوه انجام گرفت، این واقعیت روشن شد که قوانین و مقررات موجود موجب



شده است که برخی دامداران کوچنده‌ی این منطقه که جزو سخت‌کوش‌ترین و ماهرترین دامداران ایران بوده‌اند، به دلال و اجاره‌بگیر تبدیل شوند. آنان مرتع و زمین‌هایی را که توسط دولت به آن‌ها واگذار شده است، به دامداران بی‌مرتع اجاره می‌دهند و خود به دلالی می‌پردازند و بدین ترتیب سیاست‌های غلط موجب شده است که اقشار تولیدکننده‌ی جامعه، به مصرف‌کننده تبدیل شوند. از سوی دیگر، مستأجرین این مراتع نیز به دنبال استفاده‌ی آنی و هر چه بیش‌تر از این مراتع هستند و با وجود اجاره‌های سنگین چاره‌ی دیگری ندارند. لذا چرای بی‌رویه و فرسودگی مراتع امری است اجتناب‌ناپذیر. در ایران، برای حل مسایل و مشکلات متأسفانه یا اقدام مؤثری صورت نمی‌گیرد یا اگر اقدامی انجام می‌شود، عمل مقدم برنظر حرکت می‌کند، درحالی‌که تئوری و نظر جلوتر از هر اقدام باید همانند نورافکن راه را برای عمل روشن کند و نظام اجرایی براساس یافته‌های نظری اقدام‌های خود را استوار سازد. عمل و نظر باید توأم باشند. ما باید همواره بازخورد اعمال و اقدامات خود را بسنجیم و بررسی کنیم. در جامعه‌ی ایران، به دلیل این‌که در بخش منابع طبیعی، نظام ارزیابی و کنترل وجود ندارد، گناه تخریب جنگل‌ها و مراتع به جای این‌که به گردن کارخانه‌های چنبری - که همانند ازدها جنگل را می‌بلعند - و قوانین بدون مطالعه و شیوه‌های نسنجیده بهره‌برداری از آب‌ها و غیره انداخته شود، بر دوش عشایر و گالش‌ها و قنوت گذاشته می‌شود، که به حق دیواری کوتاه‌تر از آن‌ها نیست.

**امان‌اللهی:** به نظر من مشکل دیگر در این رابطه، به عدم اعمال سیاست‌های کنترل جمعیت، به‌ویژه در سال‌های نخست انقلاب مربوط می‌شود. حاصل این بی‌برنامه‌گی‌ها، افزایش ۳۰ میلیون نفر به جمعیت ایران بود. بدیهی است افزایش ۳۰ میلیون جمعیت تأثیری عمیق بر جنگل، آب، ترافیک و زندگی مردم دارد. پی‌آمد این افزایش، تخریب اراضی کشاورزی و تبدیل آن‌ها به ساختمان است.

**فرهادی:** یکی از اعیاد ملی فراموش شده‌ی ایرانیان، جشن سده‌سوزان است. قبل از برخی پژوهش‌هایم در مورد عشایر کرمان، تصورم بر این بود که جشن سده‌سوزان یک آیین زرتشتی است. براساس اصل بقایای تایلور برای من اثبات گردید که آیین مذکور به شکل مفصل همراه با عناصر بسیار کهن‌تری در بین عشایر کرمان از قدیم اجرا می‌شده و هنوز هم به طور کامل اجرا می‌شود. این نمونه نشان می‌دهد که فرهنگ



عشایر را باید به عنوان گنجینه‌ی میراث‌های ملی و تاریخی به حساب آورد و از این منظر نیز به آنان نگریست.

نسبت دیگر عشایر با فرهنگ و زبان فارسی، از طریق ادبیات شفاهی برقرار می‌گردد. عشایر ایران دارای ادبیات شفاهی بسیار غنی هستند و وظیفه‌ی سازمان‌ها و ارگان‌های مسؤول و دانشگاه‌ها - از جمله سازمان میراث فرهنگی - است که آن‌ها را ثبت و ضبط کنند و اجازه ندهند که از میان بروند. برای نمونه در تحقیقی که در زمینه‌ی ادبیات شفاهی عشایر سیرجان انجام شد، تنها داستان‌ها، ضرب‌المثل‌ها و شعرهایی که با مضمون «میش» در ادبیات شفاهی آنان وجود دارد، مقاله‌ای با حجم ۵۰ صفحه تهیه گردید، که از آن جمله داستانی است به نام «رزومیش» که متعلق به میمند در شهر بابک و عشایر سیرجان است که به درخت آسوریک پهلوی بسیار شبیه است و شباهت‌ها و تفاوت‌های بسیاری از نظر شیوه و روند با این مناظره دارد. مسأله‌ای بسیار پراهمیت دیگری که باید به آن اشاره کرد، مسأله‌ی دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی در جامعه‌ی عشایری است. دانش و فن‌آوری بومی نه تنها در جامعه‌ی عشایری، بلکه در روستاها و شهرها نیز وجود داشته است؛ ولی چون در حال حاضر عشایر بیش از دیگر جوامع در حال نابودی است، وظیفه‌ی وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های ذی‌ربط است که با ضبط و گردآوری آن‌ها، نگذارند این دانش بومی از میان برود. البته در دهه‌ی گذشته، دانش بومی مورد توجه یونسکو و سازمان‌های بین‌المللی نیز قرار گرفته است. من بر این باورم و پیش از این نیز گفته‌ام که برای ضبط و جمع‌آوری ادبیات شفاهی و ضرب‌المثل‌ها و دانش بومی این سرزمین حداقل ۷۰۰ مردم‌شناس باید به مدت ۱۰ سال، یعنی ۷ هزار سال کاری زمان و انرژی صرف کنند، در غیر این صورت بخشی از فرهنگ و میراث جهانی به نابودی کشیده خواهد شد.

از زمانی که مطالعه و ضبط دانش بومی در دستور کار سازمان ملل قرار گرفت، بخش اندکی از فعالیت‌های مراکز پژوهشی و تحقیقاتی و سمینارهای علمی به این مهم اختصاص یافت. در صورتی که اهمیت دانش و فن‌آوری‌های بومی آن‌قدر زیاد است که نمی‌توان در این مختصر حق آن را به جا آورد.

برای مثال به چند مورد از دانش‌های بومی در جامعه‌ی عشایری می‌پردازم. گیاه‌شناسی، سهم و جایگاه مهمی در زندگی عشایری دارد، تا جایی که آنان به تجربه دریافته‌اند که برای تعلیف دام‌ها، هر یک از گیاهان را به چه میزان و چه‌گونه استفاده

کنند. آنان دریافته‌اند که چه نوع گیاهانی موجب کور شدن دام‌ها شده و کدام یک از گیاهان موجب زایش دوقلوی دام‌ها می‌شود، یا اسهال آورند، یا بد مزه بوده و بر روی کم و کیف شیر اثر می‌گذارند.

علاوه بر گیاه‌شناسی، عشایر دانش بالایی در زمینه‌ی جانورشناسی، دامپزشکی بومی، شناخت بیماری‌های دامی و شکسته‌بندی و تقویم آب و هوایی دارند. روابط عشایر با طبیعت و محیط زیست یک رابطه‌ی نزدیک، دقیق و حساب شده است. اطلاعات و آگاهی آنان در خصوص آب و هوا و شرایط اقلیمی آن‌قدر زیاد است که تنها این‌جانب توانستیم بیش از ۵۰۰ واژه و اصطلاح آب و هواشناسی را در فرهنگ عامیانه‌ی عشایر سیرجان و چند شهر پیرامون آن و در این حوزه شناسایی کنیم. برای مثال آنان بیش از چهل نوع ابر و حدود چهل نوع باد و ۳۵ نوع باران را با ۵۰ نام می‌شناسند. تنها بخش ضبط شده‌ی فرهنگ آب و هوایی آنان حدود ۲۰۰ صفحه‌ی رقیعی را شامل شده است. خواننده‌ی شکاک می‌تواند در این مورد به کتاب موزه‌های بازیافته - چاپ مرکز کرمان‌شناسی - مراجعه کند. بدین ترتیب می‌شود پهنای کار را سنجید و برای آن برنامه‌ریزی کرد.

ویژگی دیگر جامعه‌ی عشایری ایران برخورداری از مدیریت مشارکتی بسیار کارآمد است که باید آن را به‌عنوان بخشی از دانش بومی و مدیریت مشارکتی به دیگران منتقل نمود و این تجربه‌ی چندین هزار ساله‌ی عشایر را گردآوری و حفظ نمود.

یکی دیگر از حوزه‌های دانش بومی عشایر دامپزشکی بومی و تشخیص افتراقی بیماری‌های دام‌ها است. آنان با استفاده از این دانش برخی، بیماری‌های دامی را از هم تفکیک نموده و با تولید نوعی واکسن بومی و تزریق آن بر بدن دام‌های سالم خود، آنان را مایه‌کوبی می‌کنند. زمانی که در کنگره‌ی بین‌المللی تاریخ پزشکی در اسلام و ایران، برخی یافته‌هایم را در مورد طب بومی عشایر کرمان ارائه دادیم، اولاً بسیاری از شرکت‌کنندگان در کنگره تصور می‌کردند که من پزشک هستم، ثانیاً داوران کنگره، اقدامات پزشکی و طبی عشایر کرمان را که برای مایه‌کوبی دام‌های خود در نوعی بیماری واگیردار انجام می‌دادند، با نظریه‌های پزشکی روز منطبق دانسته و مقاله مورد پذیرش قرار گرفت.

**کیانی:** جناب آقای دکتر پاپلی‌یزدی، به‌عنوان آخرین سؤال از جناب عالی، لطفاً نظر خود را درخصوص روی‌کردها، سیاست‌ها و برنامه‌هایی که دولت باید برای

آینده‌ی زندگی عشایر اتخاذ و اعمال نماید توضیح دهید. در حال حاضر از طرف برخی صاحب‌نظران و کارشناسان سه روی‌کرد توصیه و پیشنهاد گردیده است که عبارتند از: ۱- توسعه و یکجانشین کردن عشایر ۲- حفظ و تداوم زندگی جامعه‌ی عشایری ۳- تعامل دوسویه و بینابین؛ یعنی، حفظ عشایر متمایل به کوچ و اسکان عشایر علاقه‌مند به یکجانشینی

**پاپلی‌یزدی:** من جزو اولین کسانی بوده‌ام که روی‌کرد رمه‌گردانی را برای عشایر کشور ارایه داده‌ام و مقالاتی تحت همین عنوان در مجله‌ی "عشایر ذخایر انقلاب" و مجله "دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد" به چاپ رسانده‌ام. من معتقدم عشایر باید یکجانشین شوند و از امکانات یکجانشینی استفاده کنند؛ ولی دام‌داری متحرک برای استفاده از مراتع سال‌های سال باید در مملکت ادامه داشته باشد.

رمه‌گردانی؛ یعنی، عبور از زندگی کوچ‌نشینی به اقتصاد دام‌داری متحرک. کوچ‌نشینی یک نوع زندگی است و رمه‌گردانی یک نوع شغل است. در کوچ‌نشینی زن و فرزند با دام‌دار و دام حرکت می‌کند و تولیدات لبنی نقش مهمی در این زندگی دارد. در رمه‌گردانی زن و فرزند و حتی دام‌دار یکجانشین هستند و دام‌ها با چوپان حرکت می‌کنند. اساس تولید، متکی بر تولید گوسفند و پشم است و تولید لبنیات به حداقل می‌رسد. دلایل این امر هم ارتقای سطح استفاده‌ی عشایر از خدمات و بهره‌مندی آن‌ها از زندگی مدرن از یک سو و رفع نیازهای کشور از سوی دیگر است.

اگر دام‌داری متحرک نباشد، علوفه‌های کوه‌ها و عقبه‌های دشت‌ها بهره‌برداری نخواهد شد و به جای آن باید یا زمین‌های کشاورزی بیش‌تری را زیر کشت علوفه برد یا علوفه از خارج وارد کرد، یا دام زنده و مواد دامی را از خارج وارد کرد؛ یا از مصرف آن‌ها در داخل کاست. من با ادامه‌ی این زندگی مشقت‌بار که استعدادهای انسان‌ها را شکوفا نمی‌کند مخالفم.

اگر این بجه‌های عشایری را که امروز در دانشگاه‌های ایران و دنیا تدریس می‌کنند و مایه‌ی افتخار همه هستند در کوه‌ها به بزچرانی واداشته بودند بیش‌تر افتخار داشت، یا حالا که مریخ‌پیما را در سطح مریخ می‌نشانند، یا تئورسین مردم‌شناسی علمی دنیا می‌شوند.

**کیانی: لطفاً الزامات، زمینه‌ها و دلایل خود را برای انتخاب هر یک از روی‌کردهای سه‌گانه و آثار و نتایجی را که بر آن مترتب است، توضیح دهید.**



**پاپلی یزدی:** اصولاً من با اصل آزادی انسان موافق هستم. آزادی در انتخاب نوع زندگی، شغل، اقامت و غیره. این که ما بخواهیم با زر، زور و تزویر مردمی را از قافله‌ی تمدن بشری بازداریم، یا به قافله‌ی تمدن بشری وارد کنیم و به عنوان تولید کنندگان محصولات می‌خواهیم شکم‌مان را با آن‌ها پر کنیم و ارزان‌ترین آن‌ها را به دست آوریم، یا به عنوان این که اگر این‌ها نباشند مراتع سر کوه‌ها هدر می‌رود آن‌ها را تشویق به این کار شاق کنیم مخالفم.

اگر کسانی مایلند با عشق و علاقه، زندگی کوچ‌نشینی را انتخاب کنند بسم!... اگر یک روز رضاشاه با زور آن‌ها را از این کار باز می‌دارد و محمدرضا شاه با سیاست و تزویر آن‌ها را یکجانشین می‌کند و ما با یارانه‌ی دولتی و عملاً با زر و دادن عناوین تفاخرآمیز می‌خواهیم آن‌ها را وادار به این کار بکنیم با اصل آزادی که من با آن موافق هستم مغایر است. اما گذر از هر زندگی یک شبه و یک مرحله‌ای اتفاق نمی‌افتد. برای این که عشایر از این زندگی سخت راحت شوند، در عین حال آوارهی خیابان‌های شهرها نشوند و منافع ملی در حفظ سطح تولیدات دامی و اشتغال و بهره‌برداری از منابع طبیعی تجدید شوند حفظ شود، مسأله‌ی رزمه‌گردانی را مطرح کردم؛ ولی معتقدم طی یک برنامه در یک دوره‌ی دهساله و حداکثر تا ۱۴۰۰ باید به کلی وضع موجود را دگرگون کرد و ایران در سال ۱۴۰۰ نباید کوچ‌رو داشته باشد و باید همه‌ی نیازهای دامی خود را از طریق تولیدات صنعتی (دام‌داری صنعتی) تأمین کند و از مراتع بهره‌برداری‌های دیگر مثل تولید عسل، توسعه‌ی توریسم، بهره‌برداری اکولوژیکی، تأمین گیاهان دارویی و غیره به عمل آورد.

**کیانی:** جناب آقای دکتر امان‌اللهی جناب‌عالی راجع به روی کردها، سیاست‌ها و برنامه‌هایی که دولت باید برای آینده‌ی زندگی عشایر اتخاذ و اعمال نماید چه نظری دارید و کدام یک از سه روی کرد توسعه و یکجانشینی کردن عشایر، حفظ و تداوم زندگی جامعه‌ی عشایری و روی کرد تعامل دوسویه و بینابین، یعنی، حفظ عشایر متمایل به کوچ و اسکان عشایر علاقه‌مند به یکجانشینی را می‌پذیرید؟

**امان‌اللهی:** من روی کرد بینابین را ترجیح می‌دهم و در گذشته هم بر آن تأکید ورزیده‌ام. اصولاً آن گروه از عشایر و کوچ‌نشینان که تمایل به ادامه‌ی زندگی کوچ‌نشینی دارند حق آن‌هاست و نباید به زور آن‌ها را یکجانشین کرد. اما آن گروه از عشایر که موافق یکجانشینی هستند، دولت می‌تواند زمینه‌ی اسکان آن‌ها را فراهم آورد.

**کیانی:** لطفاً الزامات، زمینه‌ها و دلایل خود را برای انتخاب این روی‌کرد و آثار و نتایجی را که بر آن مترتب است توضیح دهید.

**امان‌اللهی:** آن گروه از عشایر که زندگی سنتی را ادامه می‌دهند از مراتع طبیعی بهره‌گیری می‌کنند و بدین‌سان از هدر رفتن هزاران هکتار مراتع طبیعی جلوگیری می‌کنند. چنان‌که می‌دانیم، مراتع طبیعی فصلی هستند؛ بنابراین، اگر کوچ‌نشینان به موقع از آن‌ها استفاده نکنند، این مراتع خشک شده و فایده‌ای به کسی نمی‌رسد. اما آن گروه از عشایر که می‌خواهند یکجانشین شوند، در صورتی که زمینه‌ی یکجانشینی آن‌ها فراهم شود؛ یعنی، اراضی قابل کشاورزی و آب در اختیار آن‌ها گذشته شود، بهتر است یکجانشین شوند؛ زیرا آن‌ها می‌توانند از زندگی مرفه‌تر و خدمات گوناگون بهره‌مند شوند.

آنچه مسلم است، عشایر به تدریج دست از این شیوه‌ی زندگی خواهند کشید و دیر یا زود جامعه‌ی ایران، جامعه‌ای دو قطبی متشکل از شهر و روستا خواهد بود.

**کیانی:** جناب آقای فرهادی لطفاً نظر خودتان را در مورد این سه روی‌کرد و الزامات هر یک توضیح دهید؟

**فرهادی:** من فکر می‌کنم اگر پیشاپیش چارچوب اصلی نظریاتم را نگفته باشم حداقل آرزوهایم را در برابر این پرسش بیان کرده‌ام. آرزوی من حفظ آزادانه و داوطلبانه‌ی بخشی از عشایر و مناسب با ظرفیت مراتع است، به دلایلی که قبلاً اشاره کرده‌ام؛ ولی آن قدر ساده‌اندیش نیستم که فکر کنم که چنین کاری چنان آسان است که با یک نسخه‌پیچی مسأله حل بشود. اصولاً سرنوشت زندگی عشایری و روستایی ما در ایما و اوتا (قشلاق و ییلاق) و در مزارع و دهکده‌ها و قصبات رقم نمی‌خورد که راه‌حل آن آسان باشد. سرنوشت عشایر و روستاهای ما و حتی شبه شهرهای ما در پایتخت و اگر دقیق‌تر بگوییم در پایتخت‌های جهان رقم می‌خورد و به نظام اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ما و جهان بازمی‌گردد.

به نظر من رفع مشکل اساسی، تبدیل عشایر به رمه‌گردان نیست؛ چرا که در آینده‌ای نزدیکی به قول قدما «نه از تاک نشان خواهد ماند نه از تاک نشان»؛ نه عشایری خواهد بود و نه رمه‌گردانی، مگر آن‌که از خارج بیاوریم (وارد کنیم)، هم‌چنان‌که در سه دهه‌ی گذشته وارد کرده‌ایم.



آرزوی دیرینه‌ی اسکان عشایر بدین ترتیب تحصیل حاصل است و حفظ آزادانه‌ی بخشی از آن، کاری است بسیار دشوار. من نیز هم‌چون دکتر پاپلی که خود از سرزمین مردمان پرتلاش و اهل کار و کوشش، یزد، برخاسته‌اند و خود حاصل و برآمده از چنین فرهنگ سخت‌کوشانه‌ای هستند، راضی به کار شاق هیچ تنابنده‌ای نیستم. اما به هیچ وجه نیز طرفدار زندگی بدون کار و کوشش اما پرزرق و برق و پررنگ مصرفی نمی‌باشم. علت آن هم بخیل بودنم نیست، بلکه این است که این شیوه‌ی شبه اشرافی آخر و عاقبت ندارد. و اگر داشت تا به حال گروه‌های مرجع ما آردها را بیخته و الکاها را آویخته بودند. تازه این داستان کسانی است که فرسنگ‌ها از ما جلوند و لحظه‌ای از تغلا باز نمی‌مانند؛ چه رسد به ما که می‌خواهیم با این دهان‌های باز میلیونی رو به تزاید، عقب‌ماندگی خود را نیز جبران کنیم.

اما، ما ایرانی‌ها کم‌تر اهل اعتدال هستیم - البته افراطی بودن ما در نظر بیش‌تر از عمل است، چون عمل مقید به واقعیت است - ما باید بین کار و فراغت، بین کار بدنی و کار فکری - بین پرکاری و بی‌کاری، بین تولید و مصرف، اعتدال بیافرینیم. اکنون به دلایلی که جای بیان آن در این جا نیست؛ اما مهم‌ترین آن اقتصاد مبتنی بر نفت است، اعتدال جسمانی و عقلانی خود را از دست داده‌ایم و از یک طرف بام افتاده. سعدی انگار ما را شناخته بود که می‌گفت:

*نه چندان بخور کز دهانت برآید - نه چندان که از ضعف جانت برآید*

در چهار دهه‌ی پیش، در روستایی که سپاهی دانش بودم دیوانه‌ای بهلول‌وار بود که هر از چندگاه سر به کوه می‌گذاشت و از آن‌جا که دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش آید، با هم دوست شده بودیم. روزی از او پرسیدم در دنیا از چه چیزی خیلی بدت می‌آید؟ گفت از دو چیز. گفتم چه هستند؟ گفت: بی‌کاری و پرکاری. عجیب است که در این روزگار همانند آتارشیست‌ها باید به دنبال صفر یا بیست بگردیم و بگوییم «پرواز مکن یا آن‌که پرواز چو شاهین کن».

از موضوع دور نشویم. هیچ ملتی نمی‌تواند بدون نبوغ سرافراز باقی بماند و به قول پاولوف، نبوغ چیزی نیست جز کار و کار و کار. چرا که بدون کار هیچ نبوغی آشکار نمی‌شود. برای این‌که نبوغ و کار را در حوزه‌ی عمل و اندیشه شکوفا کنیم - از چه راهی و چه‌گونه نمی‌دانم - باید کاری کنیم که در توزیع و درآمدها بیش‌ترین درآمد از آن تولید کننده و بالاترین احترام - به قول جامعه‌شناسان «منزلت اجتماعی» - از آن وی باشد. اگر توانستیم، آن‌گاه، هم می‌شود بخشی از عشایرمان را حفظ کنیم و هم

روستاهای مان خالی از جوان و جوانی نشوند و هم شهرهای مان واقعاً شهر باشند و مثلث منطق و زیباشناسی و اخلاق بر قاعده‌ی خود بایستد.

**کیانی:** ضمن تشکر از اساتید محترم، اگر اجازه بدهید در پایان میزگرد به جمع‌بندی مباحث مطرح شده بپردازیم. گفته شد که اقوام، قبایل و عشایر ایران، همواره یکی از مهم‌ترین ستون‌ها بوده‌اند که توانسته‌اند در دوره‌های تاریخی مختلف، استقلال و تمامیت ارضی کشور را حفظ نمایند. وجود نیروهای مرکزگرای و حرکت‌های جدایی‌طلبانه از سوی ایلات و عشایر ایران در تاریخ کشور بسیار نادر است.

اگرچه امروزه به دلیل رشد آگاهی‌های عمومی و وجود شرایط جدید، وضعیت متحول شده و عدم توجه کافی به عشایر و تبعیض در توزیع امکانات و فرصت‌ها می‌تواند نخبگان قومی و ایلی را مجبور به طرح مباحث و تقاضاهای چالش برانگیز نماید؛ اما در عین حال بافت و ساختار سیاسی - اجتماعی عشایر، آمادگی‌های فیزیکی و رزمی آنان و استقرار ایشان در مناطق استراتژیک کشور، موجب شده است که جامعه‌ی عشایر ایران، اعم از بختیاری، قشقایی، کرد، لر، بلوچ و ... حداقل از ۳۰۰۰ سال قبل به این سو نقش اساسی در تحولات سیاسی - نظامی ایران و دفاع از مرزها و سرحدات و تمامیت ارضی کشور ایفا کنند. به‌علاوه حضور عشایر در طول دوران دفاع مقدس در جبهه‌ها در قالب گردان‌های عشایری، نمونه‌ی دیگری از این حضور در شرایط جاری است.

هم‌چنین در این میزگرد در مبحث تحول‌شناسی عشایر مطرح گردید که تشکیلات منسجم و منظم ایلی با قدمت و سابقه‌ای طولانی، متأسفانه امروزه به علت تهاجمات همه‌جانبه‌ی سیاسی - فرهنگی و حتی دفاعی غرب، دستخوش تحولات عمیق و مغلوب جامعه‌ی یکجانشین شده است. جامعه‌ی عشایر، امروزه دیگر از نظر نظامی اعتبار و اقتدار گذشته را ندارد. از نظر اقتصادی، فعالیت‌های آن‌ها از عرصه‌ی تولید و مولد بودن، به عرصه‌ی خدمات، تبدیل شده و به مصرف‌کنندگان پیوسته‌اند. ساختار سلسله‌مراتبی قشریندی اجتماعی و ساخت قدرت در ایلات فرو ریخته است و کنفدراسیون‌های بزرگ ایلی تجزیه شده و به طوایف مستقل تبدیل شده‌اند. حجم گسترده‌ی جامعه‌ی ایلی به دو درصد تقلیل یافته است. به‌علاوه، زنان عشایر نقش فرهنگی - اقتصادی گذشته‌ی خود را از دست داده‌اند.



زندگی عشایر، در سطح وسیعی وابسته به شهرنشینان شده است. اکنون جامعه‌ی عشایری با پدیده‌های نوین فرهنگی - تکنولوژیکی و آموزشی روبه‌رو است که در ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی آن‌ها تأثیر عمیقی گذاشته است.

در پایان این میزگرد روی‌کردهای موجود در تعامل و سیاست‌گذاری در مورد جامعه‌ی عشایری به بحث گذاشته شد. روی‌کرد توسعه‌ای که به دنبال اسکان و یکجانشین ساختن عشایر است؛ روی‌کرد مبتنی بر تداوم کوچ‌نشینی به دلیل حفظ جامعه‌ی عشایر به‌عنوان تولیدگران کشور و روی‌کرد تلفیقی و ترکیبی حفظ عشایر متمایل به کوچ و اسکان عشایر متمایل به یکجانشین شدن و بالأخره روی‌کرد تعدیل عشایر به رمه‌گردان از جمله روی‌کردهایی بود که به نقد و بررسی گذاشته است.

درست است که نسیم تغییر و تحول از سال‌ها پیش، بر زندگی عشایر وزیدن آغاز کرده است و گهگاه به دلیل بی‌توجهی به مسایل علمی، این نسیم ملایم به طوفان خانمان برانداز تبدیل شده است؛ اما به هر حال این سؤال حداقل در یک صد سال اخیر پیش روی دولت‌ها قرار گرفته است که چه باید کرد؟ آیا باید این جامعه را به زور سرنیزه اسکان داد، یا آنان را رها ساخت تا هرگونه که خود می‌اندیشند یا طبیعت خشن یا دیگر عوامل بر آنان تحمیل می‌کند، راهی را انتخاب نمایند، یا این‌که مدیریت کلان کشور با استفاده از شیوه‌های علمی و تجربی و بهره‌گیری از دانش روز و نیازهای آنان و اقتضائات کشور، به برنامه‌ریزی دقیق برای تمامی ابعاد زندگی آنان همت گمارد. بحث کهنه و ملال‌آور کوچ بهتر است یا اسکان، یادآور همان بحث قدیمی علم بهتر است یا ثروت! و افتادن در دام دور و تسلسل است. آنچه از مطالعات و پژوهش‌های امروزی برمی‌آید، چهار روی‌کرد را پیش‌روی استراتژیست‌ها و برنامه‌ریزان قرار می‌دهد.

#### اول: یکجانشین کردن عشایر

این واژه بار صوری و محتوایی متفاوتی دارد. بسیاری به اسکان عشایر فقط در مفهوم یک بعدی آن توجه دارند و مراد آنان، از کوچ بازایستادن عشایر است و به مفهوم اسکان به‌عنوان تحولی بنیادین در شیوه‌ی معیشت و تغییر در رفتار اجتماعی آنان توجه نمی‌نماید. همان تفکری که با ظاهر پیشرفت و توسعه، عشایر را به زور از زیر سیاه‌چادر در آورد و آنان را در یک چهاردیواری با در تخته‌ای جا داد و مسرور و شادمان بود که با این‌کار چهار نعل به سوی تمدن بزرگ در حال تاختن است؛



درحالی که زندگی در یک چهاردیواری نمود، تاریک و غیربهداشتی بسیار خفت‌بارتر از زندگی در زیر سیاه چادرهایی بود که به سادگی قابل جابه‌جا کردن بود و هر لحظه توان آن وجود داشت که در کنار چشمه‌سار یا در دل مرغزاری برپا شود و از آلودگی زندگی ایستا به دور باشد اما این هم تمام ماجرا نیست.

عطای بسیاری از این اسکان‌ها را می‌توان به لقای‌شان بخشید.

### دوم: روی‌کرد طرفدار کوچ

طرفداران این نظریه، اشکال مختلف کوچ را هنوز به درستی مورد توجه قرار نداده‌اند. کوچ، دلایل مختلف و اشکالی متنوع دارد. هیچ کس نمی‌تواند در هر شرایطی به دفاع محدود از کوچ بپردازد. نقش کوچ و آثار آن در زندگی کوچ‌نشینان را می‌بایست با دیدی منتقدانه و عالمانه به بحث و بررسی گذاشت. ایل به ایل، طایفه به طایفه، تیره به تیره و حتی خانوار به خانوار را باید مطالعه و بررسی کرد. نسبت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر کدام را با فضای جغرافیایی و ملی سنجید. به تاریخ هر کدام توجه نمود و سرانجام با مشارکت آگاهانه‌ی «پژوهشگران، عشایر و دولت» تعیین کرد که چرا کوچ باید تداوم یابد و در کدام ایل و طایفه و به چه دلیل؟

آیا کوچ از سر استیصال است یا به دلیل بهره‌وری بیش‌تر و بهتر از مراتع و منابع طبیعی رایگان. آیا کوچ در خانوارهای طبقات فرادست و صاحبان گله و رمه فراوان است یا طبقات فرودست یا کم‌دام، یا در خانوارهایی است که مثل بورس بازان شهری منتظر تحولات طبیعی و سیاسی هستند تا از این رهگذر به مال و منالی دست یابند؟ از سوی دیگر، این استدلال طرفداران کوچ، قابل تأمل و بررسی است که اگر کوچ نکنند چه بکنند؟ آیا صرف دهاتی کردن عشایر کفایت می‌کند. مگر دهات و روستاهای ما دیگر مشکلی ندارند و به توسعه‌ی واقعی رسیده‌اند که عشایر را باید دهاتی کرد؟ اگر از کوچ بازمان داریم، باید در کنار و حاشیه شهرها در انتظار چه مسایلی را بکشند و بکشیم؟ و بسیاری سؤالات تأمل برانگیز دیگر که پژوهشگر را قانع می‌کند که کوچ برای این دسته از عشایر ادامه یابد.

### سوم: روی‌کرد ترکیبی

طرفداران این روی‌کرد معتقدند اگر ترسالی باشد، کار و بار عشایر کوچنده خوب باشد و سال خوش باشد، کوچ تداوم یابد و اگر خشکسالی باشد، سال بد باشد و به دلیل مشکلات متعدد از جمله بیماری و گرفتاری‌ها راهی جز یکجانشینی وجود ندارد.



این یکجانشینی می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد: حاشیه‌نشینی، یکجانشینی هدایتی یا یکجانشینی حمایتی توسط دولت و مسؤولان ذی‌ربط.

### چهارم: روی‌کرد رمه‌گردانی

طرفداران این روی‌کرد، معتقدند که می‌توان با ساکن کردن خانوار یا خانواده‌ی عشایر در محلی مناسب، گله و رمه‌ی آنان را توسط مردان خانوار یا چوپان به دنبال استفاده از مراتع و چراگاه‌ها فرستاد. بدیهی است که پذیرش این نظریه، هدف نگه‌داری دام به منظور تولیدات لبنی را به نگه‌داری دام به منظور تأمین گوشت تغییر خواهد داد و جامعه‌ی عشایری را با دگرگونی‌هایی مواجه خواهد ساخت.

البته هم‌اکنون هم در برخی از مناطق عشایری، طوایفی وجود دارند که خانواده‌های‌شان جایی ساکن هستند و گله و رمه‌ی خود را برای چرا به مناطق دیگر می‌برند و از زندگی پررونقی هم برخوردار نیستند. این امر نشانگر آن است که گذار از زندگی کوچ‌نشینی سنتی به رمه‌گردانی، به خودی خود حلال مشکلات عشایر کشور نیست و باید با مطالعات و بررسی‌های دقیق به راهبردهایی اندیشید که برای هر ایل یا طایفه بتواند راهگشا و مفید باشد و کشور نیز به منافع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و امنیتی بیش‌تری دست یابد. هویت و وحدت ملی بیش از پیش تقویت شود و توسعه‌ی پایدار، پویا، متوازن و عادلانه در کشور روز به روز ریشه بدواند و همه‌ی جوامع شهری، روستایی و عشایری از زندگی مادی و معنوی خود اظهار رضایت نمایند.

همه در کنار هم به پیش برویم و به فردایی بهتر بیندیشیم. به قول شاعر:

عزیز من نمی‌خواهی بدانی

که پل‌ها در قفای ما شکسته است

رهی گر هست، پیش روی ما هست

ره برگشت ما، دیری است بسته است

در پایان مجدداً از استادان ارجمندی که در این گفت‌وگو شرکت نمودند، صمیمانه

سپاسگزاری می‌شود.